

# دگرگونی سیاست خارجی هند: از جهان سوم گرایی به عمل گرایی اقتصادی

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۰۲/۲۰

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۰۶/۲۸

سجاد بهرامی مقدم\*

## چکیده

هند از ۱۹۴۷ تا اواخر دهه ۱۹۸۰، سیاست جهان سوم گرایی را در پیش گرفته بود، اما از اواخر دهه ۱۹۸۰، به عمل گرایی اقتصادی متمایل شد. بنابراین، پرسش این است که چه عواملی سبب این تغییر در سیاست خارجی هند شده است؟ در پاسخ، این فرضیه طرح می شود که افول اخلاق گرایی و رشد دیدگاه های ملی گرایی هندو، رئالیسم و لیبرالیسم در درون هند، تغییر ساختاری نظام بین الملل از دوقطبی به تک قطبی و رشد فزاینده توان اقتصادی نظامی چین، سبب این دگرگونی در سیاست خارجی هند شده است. در این پژوهش از روش تبیینی استفاده شده و نظریه موازنه منافع، راهنمای بررسی فرضیه قرار گرفته است.

کلیدواژه ها: هند، سیاست خارجی، جهان سوم گرایی، عمل گرایی اقتصادی.

sajadbahrami@gmail.com

\* دانشجوی دکتری روابط بین الملل دانشگاه گیلان

فصلنامه مطالعات راهبردی • سال هفدهم • شماره چهارم • زمستان ۱۳۹۳ • شماره مسلسل ۶۶

## مقدمه

هند در سپتامبر ۲۰۰۵ در شورای حکام آژانس بین‌المللی انرژی اتمی، در همراهی با ایالات متحده علیه ایران رأی داد. این اقدام هند سمبلی از یک دگرگونی است که برای بیش از دو دهه اهداف سیاست خارجی هند را متحول نموده است. بر این اساس، سیاست خارجی هند را نمی‌توان با توجه به الگوهای رفتاری گذشته این دولت ارزیابی کرد. هند از بدو استقلال در ۱۹۴۷ تا اواخر دهه ۱۹۸۰، سیاست خارجی جهان سوم‌گرایانه را در پیش گرفته بود که عدم تعهد، خودبسندگی اقتصادی، مبارزه با استعمار، مبارزه با امپریالیسم و تلاش برای همبستگی جهان سوم، از مشخصه‌های آن محسوب می‌شد. در طول این چهار دهه، ساختار دوقطبی سیستم بین‌المللی، غلبه اجماع نهروئیسم بر سیاست خارجی، ژئوپلیتیک شبه‌قاره و میراث استعمار، مجموعه‌ای از عوامل سیاست خارجی هند را شکل می‌داد. در سال‌های اولیه پس از استقلال، جواهر لعل نهرو، نخستین نخست‌وزیر کشور، سیاست عدم تعهد را در پیش گرفت. دکترین نهرو در حوزه سیاست خارجی فراتر از اصل عدم تعهد بود که تا ۱۹۹۱ بر سیاست خارجی کشور غالب شده و به عنوان اجماع نهروئیسم شناخته می‌شد. اجماع نهروئیسم سه مشخصه مهم داشت: خوبسندگی اقتصادی بر پایه استراتژی جایگزینی واردات، سکولاریسم سیاسی و عدم تعهد. این سیاست خارجی جهان سوم‌گرایانه از اواخر دهه ۱۹۸۰ وارد انتقال و دگرگونی اساسی شده است.

در این زمینه، گانگولی و مخرجی، از برجسته‌ترین پژوهش‌گران این حوزه، باور دارند که از دهه ۱۹۸۰، مفاهیم اساسی که تا پیش از آن سیاست خارجی هند را تعریف می‌کردند، یعنی خودبسندگی اقتصادی، سوسیالیسم، سکولاریسم، عدم تعهد و جهان سوم‌گرایی، دستخوش دگرگونی‌هایی ژرف شده‌اند. آنها پایان جنگ سرد و فروپاشی سیستم دوقطبی را عاملی مهم در این زمینه می‌دانند، اما بر این باورند که تک‌قطبی به تنهایی نمی‌تواند دگرگونی سیاست خارجی هند را تبیین کند، بلکه باید بر دو عامل آزادسازی اقتصادی و جهانی شدن نیز تمرکز نمود (Ganguly & Mukherj, 2011: 55). در عین حال، آزادسازی اقتصادی بیش از آنکه نقشی مستقل در دگرگونی سیاست خارجی هند داشته باشد، محمل یا مؤلفه‌ای است که در آغاز خود متأثر از رشد لیبرالیسم و فروپاشی اجماع نهروئیسم می‌باشد که در بطن اخلاق‌گرایی

جای داشت. هرش پانت از دیگر پژوهش‌گران برجسته در حوزه مطالعات امنیتی جنوب آسیا بر این باور است که تغییر ساختاری از دوقطبی به تک‌قطبی، آزادی عمل هند را به نسبت عصر دوقطبی محدود کرده و هند را ناگزیر از پیوند با آمریکا نموده است و به رغم تداوم لفاظی‌های دهلی نو در جنبش عدم تعهد، عملاً فشار ساختار تک‌قطبی، هند را ناگزیر کرده در معادلات آسیا به آمریکا ببینند (Pant, 2012).

به نظر می‌رسد در تکمیل دیدگاه هرش پانت باید به عوامل درونی و نیز منطقه‌ای تأثیرگذار بر دگرگونی سیاست هند توجه کرد. ناسیما سینه‌ها، از دیگر پژوهش‌گران برجسته‌ای است که به تجزیه و تحلیل سیاست خارجی هند پرداخته است. سینه‌ها باور دارد که تغییری که در هند رخ داده در قیاس با تغییر در کشورهای سابق بلوک شرق، تغییری با شیب تند، اما در درون چارچوب‌ها و نهادهای مستقر بوده است. سینه‌ها باور دارد که تحول گفتمانی در سیاست هند سبب بازمفهوم‌بندی ایده‌های هویتی و مفاهیم اساسی سیاست خارجی هند شده که در نتیجه آن، سیاست خارجی این کشور دستخوش تحولی اساسی گردیده است (Sinha, 2012: 122-126). در عین حال، این پژوهش‌ها با توجه به چشم‌اندازهایشان هیچ یک تبیینی از مجموعه عوامل کلیدی تأثیرگذار بر دگرگونی سیاست خارجی هند ارائه نمی‌دهند. بنابراین، پرسش از عوامل کلیدی که سبب تغییر سیاست خارجی هند شده، باقی است. این مقاله سعی دارد با طرح پرسش ذیل به تبیین مسئله تغییر سیاست خارجی هند بپردازد. پرسش این است که چه عواملی سبب تغییر سیاست خارجی هند از جهان سوم‌گرایی به عمل‌گرایی اقتصادی شده است؟ در پاسخ به پرسش اصلی مقاله، فرضیه این است که افول اخلاق‌گرایی و رشد دیدگاه‌های ملی‌گرایی هندو، رئالیسم و لیبرالیسم در درون هند، تغییر ساختاری سیستم بین‌المللی از دوقطبی به تک‌قطبی و رشد فزاینده توان اقتصادی نظامی چین، سبب دگرگونی سیاست خارجی هند از جهان سوم‌گرایی به عمل‌گرایی اقتصادی شده است. این عوامل کلیدی با سطوح مختلف ملی و بین‌المللی مرتبط هستند و از این رو، به نظر می‌رسد نظریه موازنه منافع راهنمایی مناسب برای تبیین دگرگونی سیاست خارجی هند است.

## الف. رهیافت تئوریک: نظریه موازنه منافع<sup>۱</sup>

در نظریه نئورئالیستی والتز، انگیزش بقا در آنارشی، دولت‌ها را ناگزیر از جستجوی قدرت برای حفاظت از امنیت خویش می‌کند. بی‌اعتمادی و عدم قطعیت به عنوان تبعات ساختار آنارشیک، دولت‌ها را نسبت به قدرت نسبی یکدیگر حساس می‌نماید و دولت‌ها هنگامی که احساس نمایند دستاوردها و قدرت نسبی دولت در حال افزایش است، علیه آن متحد می‌شوند. والتز بر این اساس، نظریه توازن قدرت را ارایه کرده است (والتز، ۱۳۹۲). رندل شولر در نقد نظریه والتز، نظریه موازنه منافع را طرح کرده است. به باور شولر، والتز فرض می‌نماید که دولت‌ها همگی سرشتی تدافعی دارند و آنها فاقد انگیزه‌های اساسی تهاجمی و توسعه‌طلبانه‌اند (Schweller, 1994: 73-75). شولر به روشنی این دیدگاه را به نقد می‌کشد. روبرت گیلپین که به شدت متأثر از نظریه سیاست بین‌الملل والتز است، بر این باور است که قدرت‌های بزرگ مستقر، از وضع موجود راضی هستند و قدرت‌های در حال رشد، همیشه دولت‌هایی ناراضی از وضع موجوداند. این یافته گیلپین مورد وثوق غالب نظریات رئالیسم تدافعی است (Gilpin, 1981).

شولر در نقد این نظریات، بر این باور است که دولت‌ها همگی سرشتی تدافعی ندارند، بلکه برخی آشکارا تجدید نظرطلب هستند. شولر بر این باور است که قدرت‌های در حال رشد همگی قدرت‌هایی تجدید نظرطلب‌اند، اما با توجه به گستره اهداف تجدید نظرطلبانه، دولت‌های تجدید نظرطلب را به دو دسته تجدید نظرطلب با اهداف نامحدود<sup>۲</sup> و تجدید نظرطلب با اهداف محدود تقسیم<sup>۳</sup> می‌کند (Schweller, 2014: 7). دولت‌های تجدید نظرطلب با اهداف نامحدود، دولت‌هایی انقلابی هستند که متأثر از عواملی در سطح ملی، اصول و قواعد اساسی نظم مستقر را به چالش می‌گیرند و خواستار تغییر اساسی در قواعد، هنجارها و اصول نظم بین‌المللی‌اند، اما دولت‌های تجدید نظرطلب با اهداف محدود، قواعد نظم موجود را می‌پذیرند و در عین حال، در صدد ارتقاء وضعیتشان در درون نظم موجود بین‌المللی‌اند. شولر

---

1. Balance-of-Interest Theory  
2. Unlimited-aims revisionists  
3. limited-aims revisionists

در این جا مسئله مشروعیت نظم بین‌المللی را مطرح می‌کند و بر این باور است که دولت‌های در حال رشدی که مشروعیت قواعد و هنجارهای نظم موجود بین‌المللی را می‌پذیرند، گستره اهداف تجدید نظرطلبانه‌اشان به تجدید نظر در وضعیت و ارتقاء جایگاه خویش در درون نظم مستقر بین‌المللی محدود باقی می‌ماند (Schweller, 2011: 286). در مقابل، دولت‌هایی که مشروعیت قواعد و هنجارهای نظم موجود بین‌المللی را انکار می‌کنند، گستره اهداف تجدید نظرطلبانه‌شان به تغییر اساسی در قواعد و هنجارهای نظم موجود بین‌المللی گسترش می‌یابد.

حال این پرسش مطرح است که چرا قواعد و هنجارهای نظم موجود برای برخی دولت‌ها مشروع هستند و برای برخی دیگر نامشروع تلقی می‌شوند؟ شولر در این جا با نقد والتز به تبیین مسئله می‌پردازد، این گونه که نظریه سیاست بین‌الملل والتز بر این است که در سیستم خودیار بین‌المللی، فشار رقابت بر دولت‌ها بسیار سنگین‌تر از فشارهای سیاسی داخلی یا ارجحیت‌های ایدئولوژیکی آن‌هاست (Schweller, 2014: 5). بنابراین، از چشم‌انداز والتز، از ساختار سیستم آنارشیک بین‌المللی، محرک‌ها و مشوق‌های بسیار قوی و نیرومندی مشتق می‌شود که مجموعه‌ای از شرایط محدودکننده یکسان را برای کنش دولت‌ها ایجاد می‌کند. بنابراین، تحت این شرایط یکسان، دولت‌ها همگی باید رفتارهایی مشابه داشته باشند (Schweller, 2014: 5).

شولر بر این باور است که این توضیحات والتز برای درک تیزبینانه‌تر رفتار دولت‌ها کافی نیست. شولر به عنوان نظریه‌پرداز نئوکلاسیک در تکمیل دیدگاه والتز، برای درک دقیق‌تر رفتار دولت‌ها، متغیرهای سطح واحد را به عوامل ساختاری سیستم بین‌المللی می‌افزاید. همین متغیرهای سطح واحد هستند که بر رفتار دولت‌ها به گونه‌ای تأثیر می‌گذارند که سبب می‌شود قواعد و هنجارهای نظم بین‌المللی برای یک دولت مشروع یا نامشروع تلقی شود (Schweller, 2001: 8).

این متغیرهای سطح واحد، عواملی از قبیل نظام سیاسی، تجارب تاریخی، میراث‌ها و ایدئولوژی‌های مشروعیت‌بخش، دیدگاه‌ها و ایده‌های عمیق دولت‌ها درباره سیاست خارجی و عوامل ژئوپلیتیکی است (Schweller, 2014: 4). گاهی دولت‌ها از پس ایدئولوژی‌های انقلابی و یا میراث‌های ضد استعماری، قواعد و هنجارهای نظم بین‌المللی را نامشروع درمی‌یابند. شولر بر این باور است که در میان فشارهای متعارض است که منافع و اهداف سیاست خارجی دولت‌ها

شکل می‌گیرد و تغییر در این عوامل، سبب تغییر در اهداف سیاست خارجی دولت‌ها می‌شود. نظریه موازنه منافع، معنای دوگانه دارد؛ یک معنای آن به سطح واحد مربوط است و معنای دیگر آن به سطح ساختار سیستم بین‌المللی پیوند می‌یابد. دولت‌ها تحت تأثیر عوامل درونی و میزان قدرت نسبی‌شان در سیستم بین‌المللی رفتار می‌کنند. آنها تحت تأثیر این عوامل رفتارهای متفاوتی دارند و دگرگونی در این عوامل بر راهبردهای کلان دولت‌ها تأثیر می‌گذارد. دولت‌هایی که نظم بین‌المللی را نامشروع قلمداد می‌کنند، به تغییر اساسی نظم گرایش دارند و استراتژی تجدید نظرطلبی با اهداف نامحدود را در پیش می‌گیرند. دگرگونی در متغیرهایی که سبب شده‌اند نظم بین‌المللی برای یک دولت نامشروع تلقی شود، سبب تغییر استراتژی تجدید نظرطلبی با اهداف نامحدود به استراتژی تجدید نظرطلبی با اهداف محدود می‌شود. شولر بر این باور است که دولت‌های کوچکتر تحت تأثیر ارزش‌های درونی و دیگر عوامل سطح واحد ممکن است ولع بیشتری برای افزایش منافعشان داشته باشند (Schweller, 1999: 7-11). در ادامه، از چشم‌انداز نظریه موازنه منافع شولر به تبیین دگرگونی در سیاست خارجی هند می‌پردازیم.

## ب. سیاست خارجی جهان سوم گرایانه هند

### ۱. دوره نخست‌وزیری جواهر لعل نهرو

در ۱۹۴۷ که هند پس از بیش از یک قرن و نیم استعمار به استقلال رسید، عرصه بین‌المللی درگیر رقابت امنیتی ایالات متحده و شوروی بر سر کسب متحدین بیش‌تر شده بود. از ۱۹۴۷ تا ۱۹۶۵، جواهر لعل نهرو، نخست‌وزیری هند را بر عهده داشت. نهرو پیش‌وای اخلاق‌گرایی در سیاست خارجی کشور بود. پژوهش‌گران سیاست خارجی هند، از سیاست خارجی این دوره و فراتر از آن تا ۱۹۹۱، غالباً با عنوان نهروئیسم یاد می‌کنند، چراکه نهرو نفوذی کلیدی بر سیاست خارجی هند داشت و پس از درگذشت وی نیز میراث سیاسی نهرو تا اوایل دهه ۱۹۹۰ نفوذی چشم‌گیر بر سیاست خارجی کشور داشت. اصل اساسی که نهرو در سیاست خارجی مطرح کرد، «عدم تعهد» بود. در درجه اول، هدف از عدم تعهد حفظ استقلال و اجتناب از وابستگی هند به قدرت‌های بزرگ بود. هند پس از ۱۹۴۷ در پرتو این اصل، بر صیانت از آزادی عمل در سیاست خارجی و طرد هر نوع از استعمار خارجی تأکید می‌کرد. در واقع، میراث مبارزات ضد

استعماری، از طرفی هند را به دوری از پیوندهای تنگاتنگ امنیتی با قدرت‌های امپریالیستی سوق می‌داد و از طرفی نیز ساختار دوقطبی سیستم بین‌المللی، بر آزادی عمل نسبی هند در سیاست خارجی می‌افزود (Tanham, 1992). ساختار دوقطبی سیستم، به عوامل سطح واحد هند که کلیدی‌ترین آنها میراث مبارزات جنبش ضد استعماری بود که در قالب اخلاق‌گرایی تجلی یافته بود مجال می‌داد که تأثیری چشم‌گیر بر سیاست خارجی کشور داشته باشد. از ورای این ارزش‌های ضد امپریالیستی و ضد استعماری، نظم موجود بین‌المللی برای هند نامشروع تلقی می‌شد و نهر و آشکارا قواعد سیاست قدرت و هنجارهای غالب نظم از قبیل مداخله قدرت‌های بزرگ و تجارت آزاد را به چالش می‌کشید و نامشروع می‌خواند (Nehru, 1961: 62).

از همان آغاز در بعد سیاسی، سیاست خارجی هند بر اعتماد و اتکا به نیروی اخلاق، اجتناب از اتحادهای نظامی و امنیتی با قدرت‌های بزرگ، حمایت از ظهور دولت‌های پسااستعماری در جهان سوم، تلاش برای رهبری جهان سوم در نهادهای چندجانبه بین‌المللی از جمله سازمان ملل متحد، حمایت از جنبش‌های رهایی‌بخش ضد استعماری مبتنی شد و در بعد اقتصادی، خودبستگی و برنامه‌های شبه‌سوسیالیستی، برجسته‌ترین جنبه‌های رفتار خارجی هند را تشکیل می‌داد که آشکارا سیاستی تجدید نظرطلبانه با اهداف نامحدود نسبت به نظم بین‌المللی بود. هند اولین دولتی بود که در عرصه بین‌المللی سیاست عدم تعهد را در پیش گرفت. نهر و در مقام نخست‌وزیری، در ۱۹۴۷ در کنفرانس روابط آسیایی، در دهلی نو که به دعوت وی و با هدف تقویت همبستگی و یکپارچگی کشورهای آسیایی تشکیل شده بود، به طرح سیاست عدم تعهد پرداخت. این گردهمایی سمبلی آشکار از نارضایتی هند از قواعد سیاست قدرت غالب در عرصه بین‌المللی بود (Pant, 2009: 17). تا ۱۹۵۵، سیاست عدم تعهد هند از حمایت رهبران دولت‌های برجسته تازه استقلال‌یافته مصر، اندونزی، یوگسلاوی، چین و دیگر کشورهای جهان سومی برخوردار شد که در کنفرانس کشورهای آسیایی آفریقایی ۱۹۵۵ در باندونگ اندونزی گرد هم آمده بودند.

بر اساس سیاست عدم تعهد بود که هند در اغلب مناقشه‌های بین‌المللی، از جنبش‌ها و مواضع ضد استعماری دولت‌های جهان سومی حمایت می‌کرد. بر همین اساس، هند در خاورمیانه، از جنبش آزادی‌بخش فلسطین حمایت می‌کرد و در جریان حمله فرانسه و

انگلیس در ۱۹۵۶ به کانال سوئز، به حمایت سیاسی از مصر پرداخت و از مشارکت در پیمان‌های امنیتی با مشارکت ایالات متحده و بریتانیا در آسیا خودداری می‌کرد. به علاوه، نهر بر این اساس پیمان بغداد را در ۱۹۵۵ رهیافتی خطرناک برای جنبش عدم تعهد خواند و به رغم فشارهای ژئوپلیتیکی در دهه ۱۹۶۰، از پیوستن به شوروی اجتناب کرد. در حالی که فشارهای ژئوپلیتیکی هند را ناگزیر از پی‌گیری سیاست قدرت در قالب اتحاد‌های بین‌المللی بر علیه چین و پاکستان می‌نمود، اما ارزش‌های اخلاق‌گرایانه هند را وادار می‌کرد از پیوند تنگاتنگ با قدرت‌های بزرگ برای دفاع در برابر چین و پاکستان اجتناب نماید (Rana, 1976: 82). این ارزش‌ها هند را به پرداخت هزینه‌های مخالفت با قواعد سیاست قدرت ترغیب می‌کرد.

اصول سیاسی عدم تعهد بر پنج اصل پانجاشیلا، عبارت از احترام متقابل به تمامیت سرزمینی و حاکمیت دیگر دولت‌ها، عدم تجاوز، هم‌زیستی مسالمت‌آمیز، عدم مداخله در امور یکدیگر و برابری و منافع متقابل است که ریشه در سنت‌های سیاسی کهن هند داشت. در ۱۹۵۵، برمه، چین، لائوس، نپال، کامبوج، جمهوری دموکراتیک ویتنام و یوگسلاوی، این اصول را به عنوان راهنمای سیاست خارجی‌شان پذیرفتند و همانگونه که اشاره شد، این اصول به اصول راهنمای جنبش عدم تعهد تبدیل شد. نهر و امیدوار بود از نهضت عدم تعهد برای دگرگونی در هنجارها و قواعد سیاست قدرت و استفاده از زور در سیاست بین‌المللی استفاده کند (Ollapally, 2012: 5). عدم تعهد به معنای پذیرش نظم بین‌المللی نبود، بلکه هند بر اساس این سیاست آشکارا نظم بین‌المللی را به عنوان نظمی نامشروع که برخاسته از معادلات روابط قدرت‌های بزرگ است به چالش می‌کشید. به علاوه، در عرصه‌های سیاسی و اقتصادی سیاست عدم تعهد هند لحنی به شدت ضد استعماری داشت و از این منظر، هند نظم موجود بین‌المللی را نظمی مبتنی بر اصول نابرابری و غلبه زور و قدرت بر اخلاق می‌دانست و در جستجوی پیشبرد مبارزه‌ای بین‌المللی در قالب جنبش عدم تعهد برای تغییر و نامشروع نمودن قواعد سیاست قدرت و ترویج هم‌زیستی مسالمت‌آمیز بود. کریشنا منون، وزیر امور خارجه در دوره نهر، در خصوص سیاست هند اظهار داشت که هند برای همیشه در کنار کشورهای جهان سوم و علیه امپریالیست‌ها فعالیت خواهد کرد. هند بر این اساس



در گستره وسیع جهان سوم از جنبش‌های ضد استعماری و از حق تعیین سرنوشت ملت‌ها حمایت می‌کرد و در ۱۹۵۰ نیز که جنگ شبه‌جزیره کره در گرفت، هم از کمونیست‌های شرق انتقاد کرد و هم از امپریالیسم سرمایه‌داری غرب و در حوزه خاورمیانه و اروپای شرقی نیز هم مداخلات غرب و هم مداخلات شوروی را در امور داخلی کشورها به انتقاد می‌گرفت. اخلاق‌گرایی در زمینه اقتصادی نیز سرشت سرمایه‌داری را به عنوان نظامی که مروج نابرابری و استثمار است، به انتقاد می‌گرفت و هند را به سوی سیاست شبه‌سوسیالیستی و خودبسندگی اقتصادی که ظاهراً عادلانه‌تر می‌نمود، سوق داده بود (Palit, 20110: 4).

در متن جنگ سرد شوروی و ایالات متحده، به هند به عنوان یکی از حوزه‌های کشمکش سوسیالیسم و سرمایه‌داری می‌نگریستند. باورهای اخلاق‌گرایان، هند را از ورود به رقابت‌های تنگاتنگ امنیتی برحذر می‌داشت و در حالی که فشارهای ژئوپلیتیکی، هند را به سوی سیاست اتحاد و ائتلاف سوق می‌داد، میراث مبارزات ضد استعماری، پیوستن هند به قدرت‌های بزرگ خارجی را منع می‌کرد. به رغم ضرورت‌های ژئوپلیتیکی، هند از متعهدشدن به شوروی یا ایالات متحده خودداری می‌کرد. از ۱۹۴۷ تا ۱۹۶۲، نهر و نقش تعیین‌کننده‌ای در سیاست خارجی کشور داشت.

وی تمایلی برای پیوستن به قدرت‌های بزرگ نداشت. به علاوه، تحت تأثیر میراث مبارزات ضد استعماری، احتمالاً این سیاست با حمایت داخلی مواجه نمی‌شد. نهر و احساس می‌کرد متعهدشدن به یکی از دو قدرت بزرگ موجب می‌شود آزادی عمل هند در سیاست خارجی محدود شود و هند وارد رقابت‌های تنگاتنگ امنیتی با اردوگاه‌های رقیب شود که موجب افزایش هزینه‌های نظامی هند می‌شد و در عین حال، با اصل عدم خشونت و هم‌زیستی مسالمت‌آمیز انطباق نداشت. در متن گرایش اخلاق‌گرایانه ایده استقلال و خودمختاری، سنگ بنای ذهنیت و نگرش نسلی از هند را شکل می‌داد که تا پیش از ۱۹۴۷، درگیر مبارزات ضد استعماری علیه بریتانیا شده بودند (Nau, 2012: 123).

نگرش‌های ضد استعماری و ضد امپریالیستی در دوره جواهر لعل نهر و، بر ساختارهای بوروکراتیک و تصمیم‌گیری هند غالب شده بود (Mohan, 2004: 31). نیروهایی که در این

دوره در مراکز تصمیم‌گیری غالب بودند، به اتحادهای بین‌المللی به مثابه ابزارهایی برای کنترل قدرت‌های بزرگ بر کشورهای کوچکتر می‌نگریستند و پیوستن به سیستم اتحادهای قدرت‌های بزرگ را بازگشت هند به دوره تلخ استعمار می‌دانستند (Tanham, 1992).

اخلاق‌گرایان باور داشتند که امور جهانی تحت استعمار و سیاست‌های امپریالیستی قدرت‌های بزرگ قرار گرفته و سلطه و جنگ‌های بین‌المللی پیوند نزدیکی با هم دارند. نهر و مشخصاً علت اساسی جنگ در سیاست بین‌الملل را تلاش قدرت‌های بزرگ برای سلطه بر جهان می‌دانست و باور داشت که متعهد شدن به شوروی یا ایالات متحده، در واقع تبدیل هند به یکی از اقمار تحت سلطه ابرقدرت شرق یا غرب است و بر این اساس، در بین فشارهای متعارض ژئوپلیتیکی و ایدئولوژیکی، انزوای هند را به وابستگی به قدرت‌های بزرگ ترجیح می‌داد (Nehru, 2004: 40).

برای نهر، ایده استقلال و خودمختاری و آزادی عمل در سیاست خارجی بیش از هر ایده‌ای ارزشمند محسوب می‌شد و ایده اتحادهای سخت با طرف‌های جنگ سرد را تحقیرآمیز می‌خواند. هند در دوره نهر، به رغم ساختار دموکراتیکی که داشت، با هر دولتی که از سیاست خارجی مستقل برای خود حمایت می‌کرد، روابط نزدیکی برقرار می‌نمود. حساسیت و تعهد نهر به استقلال و خودمختاری هند، بیش از تعهد وی به اصول دموکراتیک بود. نهر به خوبی آگاه بود که اجتناب از پیوستن به یکی از دو قطب به معنای ضعف نسبی نظامی هند در برابر رقبای استراتژیک هند یعنی چین و پاکستان خواهد بود، اما میراث قوی ضد استعماری، مقاومت هند را در برابر فشارهای ساختاری نظام بین‌الملل افزایش داده بود. هند متأثر از ارزش‌های انقلابی ایدئولوژی تجدید نظرطلبانه با اهداف نامحدودش، انزوای بین‌المللی و ضعف نظامی را به ورود به یکی از دو اردوگاه شرق و غرب ترجیح می‌داد. در عین حال، تا ۱۹۷۱، افزایش فشارهای ناشی از یکپارچگی سرزمین اصلی چین در ۱۹۴۹ به رهبری مائو از سویی و رقابت‌های پاکستان و پیوند تنگاتنگش از طرفی با چین و از طرفی با ایالات متحده، چالش‌هایی برای سیاست عدم تعهد هند ایجاد نمود و در نهایت، موجب انحراف هند از سیاست مطلق عدم تعهد شد و دهلی نو به ناگزیر به سوی شوروی متمایل شد.

## ۲. دوره نخست‌وزیری ایندیرا گاندی

پس از نهر، دخترش ایندیرا گاندی به قدرت رسید. در دوره نخست‌وزیری ایندیرا گاندی، هند سیاست عدم تعهد و خوداتکایی را ادامه داد (Tharoor, 1984: 41). سیاست‌های لعل بهادر شستری نیز که پس از نهر برای دوره کوتاهی نخست‌وزیری کور را بر عهده داشت، انعکاسی از اخلاق‌گرایی در سیاست خارجی هند بود. وی در باره اصل راهنمای سیاست خارجی هند اذعان داشت که وظیفه اخلاقی هند است که استعمار و امپریالیسم را ریشه‌کن کند. گرچه در دهه ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ در پی فشارهای بیرونی، هند از سیاست عدم تعهد منحرف شد، در اواخر دهه ۱۹۶۰، تنش بین چین و شوروی، به ناگزیر مائو تسه دونگ رهبری جمهوری خلق چین را به سوی آمریکا سوق داد و تا ۱۹۷۱، در پی سفر ریچارد نیکسون به پکن، روابط چین و ایالات متحده وارد فصل تازه‌ای شد (کسینجر، ۱۳۹۲: ۳۶۳-۳۶۱). نزدیکی ایالات متحده و چین و خصومت‌های پاکستان علیه هند که توانسته بود ائتلافی با چین کمونیست علیه دهلی نو سازمان دهد، فشارهای ژئوپلیتیکی را بر هند مضاعف می‌نمود. در نتیجه، هند تحت این فشارها، از ایده‌های عدم تعهد و اخلاق‌گرایی به سوی پیوند با شوروی منحرف شد که در نتیجه آن در ۱۹۷۱، هند و شوروی وارد توافقی شدند که بر طبق آن، مساعدت‌های اقتصادی و فروش تسلیحات نظامی از سوی شوروی به هند تسهیل می‌شد. با وجود این، ایندیرا گاندی نیز به قدرت‌های بزرگ با بدگمانی می‌نگریست، اما شک و تردیدش در مورد نیات و مقاصد ایالات متحده بیش‌تر از شک و تردید در مورد نیات شوروی بود. در پی افزایش نگرانی‌های هند از سوی چین و پاکستان، ایندیرا گاندی توانایی نظامی هند را تقویت نمود. برخی از پژوهش‌گران از این سیاست با عنوان نهریسم نظامی‌گرایانه یاد کرده‌اند. گاندی همچون پدر، در دوره نخست‌وزیری‌اش نفوذی تعیین‌کننده بر سیاست خارجی کشور داشت. وی تأکید داشت که ایده‌اش برای هند ایده آزادی به مثابه خوداتکایی است و باور داشت که هند نباید علیه یک اردوگاه به اردوگاهی دیگر ببیند. گاندی در واکنش به دیدگاه‌هایی که از ورود به اتحادهای عصر جنگ سرد حمایت می‌کردند، خطاب به کنگره اعلان داشت که اتحاد با قدرت‌های خارجی برای هند قدرت واقعی ایجاد نمی‌کند و قدرت واقعی هنگامی است که هند به خود متکی باشد. در خصوص نزدیکی هند به شوروی، گاندی

باور داشت که تنها حمایت‌هایی را از شوروی کسب می‌کند که بر استقلال و آزادی عملش سایه نیاندازند. وی تأکید داشت که عدم تعهد سیاستی است که می‌تواند منافع هند را برآورده نماید. سیاست‌های گاندی تفاوت چندانی با سیاست‌های نهرو نداشت (Mohan, 2004: 12). دوره نخست‌وزیری گاندی در ۱۹۷۷ به پایان رسید و تا ۱۹۸۰ که پسرش راجیو گاندی به قدرت رسید، احزاب ائتلافی اداره کشور را بر عهده داشتند. در این مدت سه ساله نیز استراتژی کلان یا پارادایم سیاست خارجی هند تغییر نکرد. از ۱۹۷۷ تا ۱۹۷۹، وزیر امور خارجه اتال واجپایی بود که بعدها به نخست‌وزیری رسید. واجپایی در آن هنگام نگرش‌های ضد استعماری و ضد امپریالیستی علیه قدرت‌های بزرگ داشت و بر این باور بود که کشوری بزرگ چون هند نباید به اردوگاه شرق یا غرب بپیوندد، بلکه هند با همگان متحد خواهد بود. باور واجپایی این بود که اصول سیاست خارجی هند از اصول مبارزات ضد استعماری ناشی می‌شود و در مخالفت با سلطه خارجی است (Vajpayee, 1977: 38). ایندیرا گاندی در سال ۱۹۸۰ دگر باره به قدرت بازگشت و تا ۱۹۸۴ نخست‌وزیر کشور بود. در این دوره چهارساله، سیاست هند بر اصول رادیکال تجدید نظرطلبانه پیشین استوار بود.

### ۳. دوره نخست‌وزیری راجیو گاندی

پس از گاندی در سال ۱۹۸۴ پسرش راجیو گاندی، نخست‌وزیر شد. راجیو به رغم تمایلش به مدرنیزاسیون در سیاست خارجی، شبیه به پیش‌کسوتانش موضع‌گیری می‌کرد و موضع‌گیری‌هایش در زمینه ضرورت خلع سلاح هسته‌ای، عدم خشونت و تأکید بر تاریخ باشکوه هند، تمایز چندانی با سیاست‌های نهرو و ایندیرا گاندی نداشت، اما به وضوح مشخص بود که رگه‌هایی از دیگر دیدگاه‌ها در حال نفوذ بر سیاست خارجی کشور هستند (Mohan, 2004: 14). راجیو گاندی، شبیه به پیش‌کسوتانش نظم موجود بین‌المللی را نامشروع می‌خواند و اصول تحمیلی قدرت‌های بزرگ در امور بین‌المللی را انکار می‌کرد. در طول چهار دهه پس از استقلال هند، یعنی از ۱۹۴۷ تا پایان جنگ سرد، جهان‌بینی و دیدگاه‌های نخبگانی که بر سیاست خارجی هند غالب شده بودند، تحت تأثیر مبارزات ضد استعماری شکل گرفته بود. تحت تأثیر مسئله استعمار دیدگاه نهروئیسم که در این دوره بر سیاست خارجی هند غالب

بود، به ضدیت با سیاست‌های هژمونیک قدرت‌های بزرگ گرایش پیدا کرده بود. بر اساس این دیدگاه، چون نظم بین‌المللی بر سیاست‌های سلطه‌جویانه قدرت‌های بزرگ استوار است، فاقد مشروعیت می‌باشد. اخلاق‌گرایی که تا پایان جنگ سرد بر سیاست خارجی هند غالب بود، مشروعیت نقش قدرت‌های بزرگ در امور بین‌المللی با اتکا به قدرت نظامی، صنعتی و اقتصادیشان را به چالش می‌کشید (Ollapally and Rajagopalan, 2012: 32).

از سوی، حضور قدرت‌های بزرگ در آسیای جنوبی برای دهلی نو تداعی‌کننده شیوه نوینی از استعمار و امپریالیسم بود. گرایش غالب در سیاست خارجی هند در دوره پس از استقلال این بوده است که امور تأثیرگذار بر منافع حیاتی ملی‌اش را فارغ از نقش و نفوذ قدرت‌های بزرگ ساماندهی کند. این مسئله متأثر از تجارب نفرت‌برانگیز دوره استعمار بر شبه‌قاره هند است. پیدایش ساختار دوقطبی هم‌زمان با استقلال هند، موجب تقویت گرایش نخبگان به اقدام مستقلانه در حوزه سیاست خارجی شد. واکنش هند به ساختار دوقطبی، تقویت سیاست عدم تعهد بود. هند الهام‌بخش دولت‌هایی شد که نسبت به ورود به اردوگاه‌های شرق و غرب بی‌میل بودند. هند سرچشمه جنبش بین‌المللی عدم تعهد بود. کنفرانس کشورهای آسیایی آفریقایی که در ۱۹۵۵ در شهر باندونگ اندونزی برگزار شد، به عنوان مقدمه‌ای برای عینیت‌یافتن جنبش بین‌المللی عدم تعهد در نشست ۱۹۶۱ در بلگراد مطرح شد. عدم تعهد به این معنا بود که هند و دیگر دولت‌هایی که به تأسی از هند سیاست عدم تعهد را در حوزه سیاست خارجی اعلام کرده بودند، در حوزه سیاست خارجی بدون مداخله قدرت‌های بزرگ تصمیم‌گیری نمایند (Nehru, 1951: 332).

نتیجه یا پیامد فرعی این سیاست در سیاست خارجی هند، اجتناب از پیوستن به سیستم اتحادیه‌های قدرت‌های بزرگ شرق و غرب بود. هند بازگشت ایالات متحده و شوروی را به آسیای جنوبی در چارچوب نظام اتحادیه‌های بین‌المللی، تلاش‌های نواستعماری و نوامپریالیستی قدرت‌های بزرگ تلقی می‌نمود. هند در طول جنگ سرد موفق نشد آسیای جنوبی را از حضور قدرت‌های بزرگ مصون نماید. از سال ۱۹۴۷ که پاکستان از هند تجزیه شد و اسلام‌آباد برای موازنه در برابر هند روابط نزدیکی با آمریکا برقرار کرد و دو سال پس از آن، در سال ۱۹۴۹ که چین تحت رهبری مائو یکپارچه شد، اسلام‌آباد روابط نزدیکی نیز با چین برقرار نمود. پاکستان برای مواجهه با هند پای

ایالات متحده را به آسیای جنوبی گشود. این تحولات بیرونی، سیاست عدم تعهد هند را در عصر جنگ سرد با فراز و نشیب‌هایی همراه نمود (Pant, 2009: 229). پاکستان اندک زمانی پس از استقلال و جدایی از هند، پیمان دفاعی دوجانبه اسلام‌آباد و واشنگتن را امضا نمود. سپس، به سیتو و در ۱۹۵۵ به پیمان بغداد پیوست. با پیوستن عملی پاکستان به نظام اتحادهای آمریکایی در آسیا، چالش‌هایی برای سیاست خارجی هند به وجود آمد. اخلاق‌گرایان از سویی به عدم تعهد و حل و فصل مسالمت‌آمیز اختلاف‌ها اصرار می‌نمودند و از سویی، فشارهای محیط بیرونی در پی سیاست‌های همسایگان یعنی پاکستان و چین بر هند بیشتر می‌شد. علاوه بر پاکستان، چین نیز دچار اختلاف‌های مرزی با هند شد. انقلاب و مبارزات ضد استعماری چین به رهبری مائو در ۱۹۴۹ به پیروزی رسید. انسجام خاک اصلی چین و افزایش توانایی نظامی این کشور، به ویژه پس از کسب سلاح‌های هسته‌ای در ۱۹۶۴ و کرسی دائمی و حق وتو در شورای امنیت سازمان ملل در ۱۹۷۱، بر توازن قوا در آسیا تأثیر گذاشت. از ۱۹۴۹، پکن وارد حمایت سیاسی و تجهیزاتی از پاکستان شده و پیوندهایش با اسلام‌آباد، به مسئله‌ای برای سیاست خارجی هند تبدیل شد. به ویژه، پس از شورش تبت در ۱۹۵۹ و حمایت‌های هند از دالایی لاما، تنش‌های هند و چین افزایش یافت که در ۱۹۶۲ به نبرد خونین منجر شد (Madhav, 1966: 34).

چین در مواجهه با هند از شورشیان مائویستی در بنگال شرقی هند حمایت می‌کرد و در کشورهای حوزه هیمالیا، نفوذ سیاسی‌اش را برای کاهش روابط این دولت‌ها با دهلی نو به کار گرفته بود. به رغم ارزش‌های انقلابی اخلاق‌گرایان، فشارهای فزاینده ناشی از نگرانی‌های امنیتی هند از جانب چین و پاکستان موجب انحراف دهلی نو از سیاست عدم تعهد می‌شد. هند در مواجهه با این فشارها تا حدودی از سیاست عدم تعهد منحرف شد و معاهده دوستی و مساعدت دوجانبه را با شوروی در ۱۹۷۱ امضا کرد. گرچه هند هرگز به عنوان متحد وارد رقابت‌های امنیتی و نظامی با رقبای شوروی نشد، اما با دولت‌هایی که به شوروی نزدیک بودند، روابط مناسب‌تری برقرار کرد. نگرانی‌های هند از جانب پاکستان، دهلی نو را ناگزیر از گسترش روابط با دولت‌هایی می‌نمود که متحدین شوروی محسوب می‌شدند. فارغ از حوزه دیپلماتیک، در حوزه اقتصادی و بازرگانی هند روابط ناچیزی با جهان بیرونی داشت. در طول چهار دهه غلبه اخلاق‌گرایان بر سیاست خارجی کشور، هند روابط اقتصادی با دنیای سرمایه‌داری را به حداقل

رساند و بر اساس الگوی خودبسندهی اقتصادی، روابط بازرگانی محدودی با شوروی و اروپای شرقی برقرار نمود (Rana, 1967: 22). هند سپس به منظور افزایش همکاری‌ها میان دولت‌های توسعه‌نیافته، از ایده همکاری‌های جنوب-جنوب حمایت می‌کرد، اما این ایده هم به سان جنبش عدم تعهد، نتایج ملموس و چشم‌گیری به بار نیاورد. به طور کلی، متأثر از میراث جنبش ضد استعماری و تجارب تاریخی که در محتوای اخلاق‌گرایی متجلی شده بود، هند تا اوایل دهه ۱۹۹۰، هنجارها و قواعد غالب سیاست بین‌المللی را نامشروع تلقی می‌کرد و هدف تغییر اساسی در قواعد نظم مستقر بین‌المللی را در قالب شیوه‌های مسالمت‌جویانه گسترش جنبش عدم تعهد و حمایت از کشورهای جهان سوم که بعدها در بعد اقتصادی به تأسیس گروه ۷۷ انجامید، جستجو می‌کرد. بر این اساس، این سیاست هند که به جهان سوم‌گرایی موسوم است، سیاستی تجدید نظرطلبانه با اهداف نامحدود بود. تا اوایل دهه ۱۹۹۰، مجموعه عواملی که سبب غلبه این سیاست بر سیاست خارجی هند شده بود، دستخوش دگرگونی شده و در نتیجه، سبب تغییر سیاست خارجی هند شدند که در ادامه به بررسی آنها می‌پردازیم.

## ج. عوامل مؤثر بر دگرگونی سیاست خارجی هند

### ۱. رشد دیدگاه‌های نو در حوزه سیاست خارجی

#### ۱-۱. افول اخلاق‌گرایی

مکتب‌های فکری یا باورهای استراتژیک دولت‌ها، چارچوب‌هایی مفهومی درباره امور بین‌المللی‌اند که ممکن است از لحاظ دامنه، اهداف و ابزارهای سیاست خارجی با یکدیگر متفاوت باشند. برای درک سیاست خارجی هر کشوری، شناخت جهان‌بینی‌ها و مکاتب فکری آن کشور در حوزه سیاست خارجی ضرورتی اجتناب‌ناپذیر است. در هند، از بدو استقلال، اخلاق‌گرایی به مثابه چارچوبی مفهومی، درک و باور رهبران را از امور بین‌المللی شکل می‌داد. اخلاق‌گرایی در سیاست خارجی هند با نام جواهر لعل نهرو پیوند خورده و از آن با عنوان نهروئیسم یاد می‌شود. این باور اخلاق‌گرایان که هند در سیاست جهانی باید الگو و سرمشقی اخلاقی برای دیگر کشورها باشد، ریشه در جنبش آزادی‌خواهی و ضد استعماری هند داشت. جنبش ضد استعماری به رهبری ماهاتما گاندی و نهرو، مبارزه با توسل به خشونت را منع می‌نمود (Nehru, 1961).

از همان آغاز، مبارزه جنبش ضد استعماری هند بعدی بیرونی و بین‌المللی نیز داشت. این جنبش از عدالت بین‌المللی، تساوی کشورها، حق تعیین سرنوشت ملت‌ها و نفی سلطه کشورها بر یکدیگر حمایت می‌کرد. باور غالب جنبش ضد استعماری هند برابری تمام جوامع انسانی بود. بر این اساس، هنگامی که هند از استعمار بریتانیا رهایی یافت و به استقلال رسید، اخلاق‌گرایان برای هند نقش بازیگر اخلاقی در سیاست خارجی قائل شدند. آنها سعی داشتند روح اصول مبارزاتی مهاتما گاندی یعنی اصل عدم خشونت را به حوزه سیاست بین‌المللی تسری دهند (Gandi, 1968: 256). مهاتما گاندی رهبر جنبش ضد استعماری هند، به طور دقیق مشخص نکرده بود چگونه می‌توان اصل عدم خشونت را در سیاست خارجی دولت‌ها به کار گرفت و اگرچه پس از استقلال، کنگره هند با این استدلال که هند سازمانی برای حفاظت از صلح جهانی نیست، اصل عدم خشونت به شیوه‌ای که در مبارزات ضد استعماری هند شناخته شده بود را نپذیرفت، اما نهرو که نفوذی کلیدی بر سیاست خارجی کشور داشت و دیگر اخلاق‌گرایان تأکید داشتند که هند باید در برابر الگوی غرب که بر سیاست قدرت مبتنی است، الگو و سرمشقی بدیل در سیاست خارجی برای دیگر دولت‌ها و جوامع طرح کند. آنها بر میراث فرهنگی و تمدنی هند به عنوان کشوری وسیع و متنوع به عنوان ظرفیت‌هایی برای ترویج صلح و هم‌زیستی مسالمت‌آمیز کشورها در عرصه بین‌المللی تأکید می‌کردند. به عبارتی، میراث ایدئولوژیکی جنبش ضد استعماری هند، بایدها و نبایدهایی برای سیاست خارجی کشور و نقش هند در سیاست بین‌المللی تعیین می‌کرد. اخلاق‌گرایی قواعد نظم موجود بین‌المللی را که بر سیاست قدرت مبتنی بود، مطرود تلقی کرده و نامشروع می‌خواند. غلبه این ایده‌ها و باورها بر فرایند سیاست‌گذاری هند از بدو استقلال تا پایان جنگ سرد، سبب نفوذ اخلاق‌گرایی بر سیاست خارجی هند شد. جواهر لعل نهرو سعی داشت اخلاق غیر خشونت‌آمیز جنبش ضد استعماری هند را به عرصه بین‌المللی تسری دهد و بر این اساس، اصولی حداقلی از هم‌زیستی مسالمت‌آمیز مشخص کرد (Nehru, 1961: 26). این اصول معیارهایی حداقلی بودند که از رویه‌های گذشته و تاریخ هند الهام گرفته بودند. از آنجا که اصل حق تعیین سرنوشت جزو اصول اساسی مبارزات ضد استعماری هند بود، اخلاق‌گرایان بر آزادی عمل هند در حوزه سیاست خارجی تأکید می‌نمودند که به معنای عدم ورود به



اتحادهای نظامی و امنیتی با شوروی و یا ایالات متحده نیز بود. در واقع، پس از پیروزی مبارزات ضد استعماری در هند، حمایتی قوی از آزادی عمل در حوزه سیاست خارجی و هم‌زیستی مسالمت‌آمیز کشورها شکل گرفته بود. اخلاق‌گرایان بر ابزارهای دیپلماتیک و مذاکره به منظور حل و فصل اختلاف‌های کشورها تأکید داشتند (Hasan, 2007: 82). نهری باور داشت که منافع هند باید از طریق همکاری با دیگر دولت‌ها و خیرخواهی کشورها برای یکدیگر تأمین شود (Nehru, 1961: 27).

اخلاق‌گرایان سیاست قدرت و نظامی‌گری را منکوب می‌کردند و بر این باور بودند که با پی‌گیری جنبش مبارزاتی در عرصه بین‌المللی می‌توان قواعد و هنجارهای نامشروع ترغیب‌کننده سیاست قدرت و ستیزه‌جویی را دگرگون کرده و محیط بین‌المللی را بر اساس همکاری و اصول هم‌زیستی مسالمت‌آمیز تغییر داد. اخلاق‌گرایی هند را به حمایت از اتحاد و همبستگی جهان سوم و مبارزه با امپریالیسم و تلاش برای ریشه‌کنی جنگ، امپریالیسم و استعمار از محیط بین‌المللی سوق می‌داد. بر همین اساس، هند در طول جنگ سرد از پیوستن به شوروی یا ایالات متحده اجتناب کرد و در گردهمایی رهبران برجسته جهان سوم، یعنی جمال عبدالناصر، سوکارنو، مارشال تیتو و دیگر رهبران، ایده عدم تعهد را به عنوان اصل راهنمای سیاست کشورهای تازه‌استقلال یافته مطرح کرد. دیدگاه اخلاق‌گرایان از ۱۹۴۷ در دوره‌های نخست‌وزیری جواهر لعل نهری و سپس ایندیرا گاندی و راجیو گاندی بر سیاست خارجی هند غالب شده بود و دیگر دیدگاه‌ها در حاشیه سیاست خارجی قرار گرفته بودند. از انتخابات ۱۹۶۷ کنگره هند، هژمونی اخلاق‌گرایی بر فرایند سیاست‌گذاری هند رو به تنزل گذاشت. در واقع، اخلاق‌گرایی دستاوردهایی ملموس برای هند به بار نیاورده بود. سیاست خارجی هند در جهت همبستگی جهان سوم و تغییر قواعد سیاست زور با توسل به جنبش عدم تعهد و دیگر همکاری‌های دو و چندجانبه هند با کشورهای جهان سومی از جمله در قالب گروه ۷۷ روی آورده بود، اما هند نتوانست قواعد نظم موجود بین‌المللی را تغییر دهد. متعاقب بی‌اعتباری اخلاق‌گرایی، ملی‌گرایی هندو، لیبرالیسم و واقع‌گرایی تا اوایل دهه ۱۹۹۰ به نیروهایی مؤثر بر سیاست خارجی هند تبدیل شدند.

## ۲-۱. رشد ملی‌گرایی هندو

ملی‌گرایان که با عنوان ملی‌گرایان هندو شناخته شده‌اند، تا دهه ۱۹۸۰ در حاشیه سیاست خارجی هند قرار داشتند. آنها نافذترین و کهنه‌کارترین منتقدان اخلاق‌گرایی در سیاست خارجی هند هستند. ملی‌گرایی هندو ریشه در دو احساس متفاوت شرم و غرور دارد (Schweller, 2011: 292). آنها به گذشته تمدن باستانی هند افتخار می‌کنند و از اینکه مورد حمله نیروهای خارجی قرار گرفته و در برابر آنها شکست خورده و سپس به استعمار کشیده شده‌اند، احساس شرم دارند. آنها به ویژه به استعمار بریتانیا بر شبه‌قاره هند و پیش از آن، شکست‌هایی که در برابر مسلمانان داشته‌اند، به عنوان بزرگترین شکست‌های تاریخی هند می‌نگرند. ملی‌گرایان به رستاخیزی برای احیای شکوه و عظمت گذشته که به زعم آنها از طریق افزایش قدرت و شکوفایی فضیلت‌های حماسی جامعه هند قابل دستیابی است، باور دارند (Janatan Party, 1980: 4).

در مغایرت با اخلاق‌گرایان، ملی‌گراها بر سیاست خارجی فعال تأکید دارند که هدفش بازگرداندن شکوه و عظمتی است که در پی حملات مسلمانان و استعمار بریتانیا بر علیه هند از دست رفته است. آنها بر قابلیت‌های مادی و بعد معنایی و حماسی شکوه و عظمت ملی هندوها تأکید می‌نمایند و باور دارند که هند از طریق توسعه اقتصادی و افزایش قابلیت‌های دفاعی و همچنین روح حماسی خود، می‌تواند جایگاه گذشته‌اش را دگر باره به دست آورد. ملی‌گرایان نیای فکری حزب بهاراتیا جاناتا محسوب می‌شوند. باور عمیق آنها این است که عدم هشیاری هندوها نسبت به هویت‌شان، موجب ضعف آنها در مواجهه با جنگ‌های مسلمانان و بریتانیا شده و هند برای ممانعت از ضعف و برای احیای گذشته باشکوهش، باید هویت هندو را مورد ستایش قرار دهد و آن قدر برای قدرت‌مند شدن هندوها تلاش کند که هند به قدرتی شکست‌ناپذیر تبدیل شود (Varshney, 2014: 38)، چرا که آنها باور دارند جهانیان و قدرت‌های خارجی بر خلاف باور اخلاق‌گرایان به استدلال‌های دولت‌های ضعیف توجه نمی‌کنند. بنابراین، فلسفه فکری ملی‌گرایان این است که هند هنگامی مورد احترام قرار می‌گیرد که قادر به شکست‌دادن دیگران باشد و اما فروتنی پیشه کند. آنها باور دارند که قانونی که اساس روابط خارجی هند را تعیین می‌کند، قانون جنگل است و در عرصه بین‌المللی،

قدرت‌مندان آنچه را می‌خواهند کسب می‌نمایند و دولت‌های ضعیف آنچه را دارند نیز از دست خواهند داد، مگر اینکه قدرت‌مند شوند (Schweller, 2011: 291).

آنها از طرفی خواستار افزایش منابع مادی قدرت کشورشان هستند و از طرفی نگران وضعیت ارزش‌های غیر مادی و فرهنگ و میراث‌های گذشته‌شان می‌باشند. بر این اساس، با تردید به مدرنیزاسیون می‌نگرند، اما از سویی برای توان‌مند کردن هند و احیای شکوه و عظمت از دست رفته گذشته، مدرنیزه کردن کشور را ناگزیر می‌دانند.

### ۳-۳. رشد لیبرال‌ها

لیبرال‌ها در طول دهه گذشته در هند رشد چشم‌گیری یافته‌اند. از منظر لیبرال‌ها، اخلاق‌گرایی نتوانسته حمایت‌های کافی بین‌المللی را برای ترویج رفتار و الگوی اخلاقی در روابط بین‌المللی کسب کند، چراکه اساس مسئولیت هند به عنوان دولت، مسئولیت اخلاقی برای ارتقاء سطح زندگی شهروندانش است نه پی‌گیری تغییرات عدالت جهانی که خارج از توان و ظرفیت هند است (Varshney, 2014: 42).

هدف لیبرال‌ها توسعه همه‌جانبه اقتصادی، اجتماعی و سیاسی هند است. باور آنها این است که توسعه اقتصادی و اجتماعی باید هدف هند در سیاست خارجی باشد و هند در عرصه بین‌المللی به عنوان کشور توسعه‌گرا عمل نماید. آنها بر خلاف اخلاق‌گرایان و ملی‌گراها، توسعه را بر مسئولیت‌های اخلاقی بین‌المللی یا افزایش نیروی نظامی و احیای شکوه گذشته ترجیح می‌دهند. از نظر آنها توسعه اقتصادی و اجتماعی هدف است نه وسیله‌ای برای افزایش قدرت ملی یا احیای شکوه گذشته‌های تاریخی؛ و دستیابی به این هدف مستلزم گسترش روابط هند با کشورهای توسعه‌یافته است.

به باور آنها، هند برای رفاه شهروندانش ناگزیر از جذب منابع سرمایه خارجی و فن‌آوری‌های مدرن و زیرساخت‌ها و گسترش مراودات با بازارهای جهانی است. آنها بسط ارزش‌های لیبرال و حقوق بشری و نه ارزش‌های هندو را مورد توجه قرار می‌دهند. لیبرال‌ها باور دارند که ارزش رفاه اقتصادی و اجتماعی بیش‌تر از رفتار مبتنی بر اصول اخلاقی است و نمی‌توان اصول انتزاعی اخلاقی را سرلوحه سیاست خارجی قرار داد، اصولی که ارزیابی دست‌آوردهایشان برای کشور

دشوار است. ناکامی الگوی شبه‌سوسیالیستی اقتصادی و فروپاشی شوروی در دهه ۱۹۹۰، مواضع و دیدگاه‌های لیبرال‌ها را تقویت نمود (Mukherji, 2014: 463).

آنها فرصت‌هایی که جهانی‌شدن برای توسعه و رفاه هند ایجاد کرده را مورد تأکید قرار می‌دهند و باور دارند که افزایش رونق و شکوفایی اقتصادی هند موجب گسترش همکاری‌های بین‌المللی با همسایگان دور و نزدیک می‌شود و از شدت تنش‌ها در سیاست خارجی هند می‌کاهد. بر اساس دیدگاه لیبرال‌ها، دیپلماسی اقتصادی بهترین ابزار برای تعامل با دیگر کشورهاست، چراکه وابستگی متقابل اقتصادی، دیگر کشورها را نسبت به چالش‌ها و نگرانی‌های هند حساس می‌نماید. لیبرال‌های هند باور دارند که گسترش روابط بازرگانی با همسایگان از جمله چین و پاکستان موجب می‌شود آنها در محاسباتشان به منافع ناشی از دوستی و همکاری با هند بنگرند (Pandit, 2012: 42).

بر اساس دیدگاه لیبرال‌ها، هند وارد همکاری‌های گسترده تجاری و بازرگانی با سنگاپور، تایلند و شماری دیگر از کشورهای آسیایی شده است. در این راستا، هند همچنین، تلاش نموده وارد همکاری‌های گسترده با آسه آن شود. دیدگاه‌های لیبرال‌ها در خصوص دیپلماسی اقتصادی خصوصاً در مورد مواجهه با چین و پاکستان، به شدت مورد انتقاد ملی‌گراها و همچنین، رئالیست‌هاست. آنها باور ندارند که گسترش تجارت و بازرگانی هند و چین یا هند و پاکستان موجب تقویت صلح منطقه‌ای شود. بر اساس باور آنها، گسترش مراودات بازرگانی در مقیاس وسیع با چین موجب افزایش آسیب‌پذیری هند در برابر چین خواهد شد. لیبرال‌ها بر هدف تبدیل هند به کشور بزرگ تجاری و مرکز عظیم بازرگانی در جهان تمرکز دارند که مستلزم گسترش روابط اقتصادی با جوامع مختلف از جمله جوامع توسعه‌یافته صنعتی است. از دهه ۱۹۹۰، هند عملاً از اقتصاد بسته و معیشتی به سوی اقتصاد سرمایه‌داری با تأکید بر تولید و انباشت ثروت حرکت کرده است. در حوزه سیاست خارجی لیبرال‌ها مشخصاً در سال‌های گذشته است که بر سیاست خارجی هند غالب شده‌اند (Balasubramanian, 2013: 24). در پیوند با نظم بین‌المللی، آنها به حمایت هند از نهادها و رژیم‌ها و قواعد و هنجارهای نظم لیبرال و تلاش برای اصلاح و کارآمدی بهتر نظم بین‌المللی لیبرال باور دارند. لیبرال‌ها حل و فصل کشمکش‌های هند و دیگر کشورها را از طریق نهادهای بین‌المللی و جهانی و اصول منشور سازمان ملل متحد و قواعد و هنجارهای سازمان تجارت جهانی، امکان‌پذیر می‌دانند.

#### ۴-۱. رشد واقع‌گرایی

رنالیست‌ها به عنوان گروه تأثیرگذار بر سیاست خارجی هند، پس از پایان دوره غلبه اخلاق‌گرایان و پایان ساختار دوقطبی عصر جنگ سرد و به طور مشخص، از اواخر دهه ۱۹۹۰ به عنوان نیرویی نافذ، ظاهر شدند. دغدغه آنها تبدیل هند به قدرت بزرگ در میان سایر قدرت‌های بزرگ است. برای رنالیست‌ها تبدیل شدن هند به قدرت بزرگ تحقق خواسته‌ای قابل انتظار و طبیعی است. آنها به توسعه اقتصادی و نظامی هند به عنوان ابزارهایی برای کسب وضعیت قدرت بزرگ می‌نگرند و در این راستا، نسبت به گسترش روابط سیاسی هند با ایالات متحده خوشبین هستند (Varshney, 2014: 41).

از منظر آنها، ایالات متحده قدرتمندترین دولت در جهان کنونی است و دو کشور هند و آمریکا، منافع مشترک در مهار چین و رویارویی با افراط‌گرایی اسلامی در جنوب آسیا دارند. ایالات متحده نیز از عضویت دائمی هند در شورای امنیت سازمان ملل متحد حمایت می‌نماید و از رشد چین و افراط‌گرایی اسلامی نگران است. رنالیست‌ها توسعه اقتصادی و افزایش توانایی نظامی و به ویژه افزایش قابلیت‌های هسته‌ای را برای تبدیل نمودن هند به قدرت جهانی ضروری می‌دانند. آنها با لیبرال‌ها و ملی‌گرایان توافق دارند که هند باید در پی توسعه اقتصادی باشد، اما هدف و خواسته‌هایی متفاوت دارند (Mukherji, 2014: 466).

ملی‌گرایان توسعه اقتصادی را ابزاری برای رستاخیز شکوه و عظمت از دست رفته هندوها تلقی می‌نمایند، در حالی که رنالیست‌ها هدف نهایی از توسعه را کسب وضعیت قدرت بزرگ می‌دانند. رنالیست‌ها نه تنها گرایشی به اخلاق‌گرایی در سیاست خارجی ندارند، به آنچه ملی‌گراها احیای شکوه و عظمت هندو می‌خوانند نیز رغبتی ندارند. آنها فقط به افزایش قدرت هند می‌نگرند و اگر افزایش قدرت هند برایشان فی‌نفسه هدف نباشد، دست کم به باورشان، برای ضمانت امنیت هند حیاتی است. این دیدگاه‌های چهارگانه، اصلی‌ترین دیدگاه‌ها در مورد سیاست خارجی هند هستند و مناظره‌های درونی بر سر سیاست خارجی کشور حول محور این رهیافت‌ها شکل گرفته است (Nau, and Deepa Ollapally eds, 2012: 76-81). اخلاق‌گرایی تا دهه ۱۹۸۰ بر سیاست خارجی هند غالب بود، اما این دیدگاه شکست خورده و به حاشیه رانده شده و دیگر دیدگاه‌ها، مناظره‌های سیاست خارجی هند را پس از جنگ سرد شکل داده‌اند. که در کنار دو عامل مهم رشد چین و فشارهای ساختار تک‌قطبی سبب تحول در سیاست خارجی هند شده است.

## ۲. رشد فزاینده توان اقتصادی - نظامی چین

پیوندهای تجاری و فرهنگی چین و هند ریشه‌هایی کهن دارد، اما روابط سیاسی بین دو دولت از اوایل دهه ۱۹۵۰ توسعه‌نیافته باقی مانده است. در سال‌های پس از استقلال، نهر و مائو هر دو موضعی قویاً ضد استعماری و ضد امپریالیستی اتخاذ کردند. چین در ۱۹۴۹ به رهبری مائو به استقلال رسید و هند در ۱۹۵۰ روابط رسمی با پکن را از سر گرفت و از عضویت چین کمونیست در سازمان ملل حمایت کرد. دو کشور در ۱۹۵۴ توافق پانچاشیلا را امضا کردند و متعهد شدند بر اساس اصول آن، روابط دوجانبه‌اشان را بر هم‌زیستی مسالمت‌آمیز استوار کنند. رهبران، دو دولت انقلابی هند و چین را برادر خواندند، اما این آغاز دوستانه دیری نپایید و اوج گیری تنش بر سر اختلاف‌های مرزی به جنگ تمام‌عیار ۱۹۶۲ دو دولت ختم شد. جنگ کوتاه اما تمام‌عیار ۱۹۶۲ بر پیوندهای سیاسی دو طرف تأثیراتی پایدار بر جای گذاشت (Mansingh, 1994: 286).

این جنگ مواضع انقلابی نهر و را درباره همبستگی و یکپارچگی آسیایی بی‌اعتبار کرد. شکست هند در طول جنگ تأثیری عمیق بر نخبگان سیاسی و نظامی هند بر جای گذاشت. از سویی، چین نیز برای فشار بر هند، پیوندهایش را با پاکستان به عنوان دشمن و رقیب مجاور هند گسترش داد و در جنگ‌های ۱۹۶۵ و ۱۹۷۱ قویاً از پاکستان پشتیبانی کرد. رقابت امنیتی هند و پاکستان، یکی از طولانی‌ترین رقابت‌های بین‌المللی پس از جنگ جهانی دوم است که در طول آن، چین همواره عاملی مؤثر در تقویت توان نظامی پاکستان علیه هند بوده است. اختلاف‌های ارضی به ویژه پس از جنگ ۱۹۶۲، به مانعی نیرومند برای گسترش روابط سیاسی دو دولت تبدیل شده است. به علاوه، مائو از جنبش‌های میلیونی مائوئیستی در درون خاک هند حمایت و دهلی نو را به حمایت از جدایی‌طلبان تبت متهم می‌کرد. هنگامی که چین در ۱۹۷۱ برای رویارویی با شوروی به ایالات متحده نزدیک شد، هند احساس کرد محور چین، پاکستان و ایالات متحده سبب افزایش فشارهای ژئوپلیتیکی بر هند شده است (Balasubramanian, 2013: 127).

هند تحت این فشارها از ایده‌های اخلاق‌گرایانه به سوی شوروی منحرف شد. از ۱۹۷۶، در پی درگذشت مائو و تحول چین از انقلابی‌گری به عمل‌گرایی اقتصادی، ترس هند از چین، از ترس از سیاست‌های ایدئولوژیک و انقلابی مائو به ترس از رشد قابلیت‌ها و توان

اقتصادی- نظامی چین دگرگون شد. از دوره دنگ شائوپینگ، دو عامل جذب سرمایه‌گذاری و افزایش توان تولید موجب رشد سریع اقتصادی چین شده است (Orlik, 2014: 181). به گونه‌ای که در سال ۲۰۱۲، تولید ناخالص آن، ۹/۴ تریلیون دلار، یعنی معادل ۵۶ درصد از تولید ناخالص قدرت‌مندترین اقتصاد جهان، یعنی ایالات متحده در همان سال بوده است (U.S Chamber of Commerce, 2012: 10).

بر این اساس، سهم چین از تولید ناخالص جهانی از ۳/۷ درصد در سال ۱۹۹۰ به ۱۵/۴ درصد در سال ۲۰۱۳ افزایش یافته است. رفورم و بازگشایی درب‌ها، مشوق‌های سرمایه‌گذاری در زمینه‌های مختلف اقتصادی را برای شرکت‌های خارجی و شرکت‌های خصوصی نوظهور داخلی چین افزایش داده و از دهه ۱۹۹۰ سرمایه‌گذاری‌ها در چین رشد فزاینده‌ای یافته است. یکی از حیاتی‌ترین منابع رشد اقتصادی چین، سرمایه‌های خارجی و سرمایه‌های بخش خصوصی بوده، به طوری که بیش از ۴۴۵۲۴۴ شرکت خارجی در چین مشغول سرمایه‌گذاری هستند و در سال ۲۰۱۰، پنجاه و پنج میلیون و دویست هزار نفر از چینی‌ها در این مؤسسات و شرکت‌های خارجی مشغول به کار بوده‌اند (Goodman, 2013: 78). در سال ۱۹۸۵، جذب سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در چین، ۲ میلیارد دلار بود. این رقم در سال ۲۰۱۳ به ۱۲۱ میلیارد دلار رسیده است. در سال ۲۰۱۲، مجموع سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی موجود در چین ۸۳۳ میلیارد دلار بوده است. از سال ۲۰۱۲، چین پس از آمریکا به بزرگترین جذب‌کننده سرمایه مستقیم خارجی تبدیل شده است. بیشترین سرمایه از هنگ کنگ، ژاپن، آمریکا و تایوان در چین جذب شده است (Yin, 2013: 14).

صادرات بازرگانی<sup>۱</sup> چین از ۱۴ میلیارد دلار در سال ۱۹۷۹ به دو تریلیون و دویست میلیارد دلار در سال ۲۰۱۳ رسیده است. واردات بازرگانی نیز از ۱۸ میلیارد دلار در سال ۱۹۷۹ به یک تریلیون و نهصد میلیارد دلار در سال ۲۰۱۳ افزایش یافته است. از سال ۱۹۹۰ الی ۲۰۱۳، صادرات و واردات چین با نرخ متوسط سالیانه ۱۸/۵ و ۱۷/۳ درصد رشد کرده است (Xing and Whally, 2014: 180). در سال ۲۰۰۹، چین به بزرگترین صادرکننده کالاهای بازرگانی و پس از آمریکا به دومین واردکننده کالاهای بازرگانی تبدیل

شد. سهم چین از صادرات جهانی کالاهای بازرگانی به ۱۲/۱ درصد در سال ۲۰۱۳ رسیده که برآورد می‌شود این رقم در سال ۲۰۳۰ به ۲۰ درصد برسد. همچنین از ۲۰۱۳، چین به بزرگترین اقتصاد تجاری در بخش کالا و خدمات تبدیل شده است. بزرگترین شرکای تجاری چین در سال ۲۰۱۳، به ترتیب، اتحادیه اروپا شامل ۲۸ کشور، آمریکا، آسه آن و ژاپن بوده‌اند و بیشترین صادرات چین نیز به هنگ‌کنگ، آمریکا، اتحادیه اروپا، آسه آن و کره جنوبی بوده است. حجم تجارت چین و اتحادیه اروپا نیز در همان سال ۵۵۹ میلیارد دلار، آمریکا ۵۱۴ میلیارد دلار، آسه آن ۴۴۳ میلیارد دلار، هنگ‌کنگ ۴۰۱ میلیارد دلار، ژاپن ۳۱۲ میلیارد دلار، کره جنوبی ۲۷۴ میلیارد دلار و تایوان ۱۹۸ میلیارد دلار بوده است (Holz, 2014: 12). مجموع تجارت چین و این دولت‌ها در سال ۲۰۱۳ بالغ بر چهار تریلیون و ۱۶۰ میلیارد دلار بوده است. افزایش فزاینده ثروت اقتصادی، ظرفیت نوسازی نظامی چین را به طور چشم‌گیری افزایش داده است. در نتیجه رشد اقتصادی، چین در طول دهه گذشته بودجه مستقیم نظامی را از ۳۰ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۰ به ۱۲۰ میلیارد دلار در سال ۲۰۱۰ افزایش داده است (Singh, 2013: 6). بر اساس آمار رسمی پکن، در سال ۲۰۱۲ این رقم به ۱۶۰ میلیارد دلار رسیده است. اگر افزایش نسبی بودجه نظامی چین با متوسط نرخ رشد دهه گذشته ادامه یابد، تا سال ۲۰۳۵ م. میزان بودجه نظامی سالیانه چین از میزان بودجه سالیانه نیرومندترین ارتش گیتی، یعنی ایالات متحده پیشی خواهد گرفت (Shrivastav, 2013: 218).

نیروی نظامی چین در بخش‌های مختلف زمینی، دریایی و هوایی، به طور چشم‌گیری در قامت یک قدرت بزرگ در حال نوسازی است. در زمینه سلاح‌های هسته‌ای نیز تا سال ۲۰۰۸، چین ۲۰۰ کلاهک داشته که برآورد می‌شود این تعداد در طول دهه آینده به ۶۰۰ کلاهک هسته‌ای برسد (صدای روسیه، ۲۲ ژانویه ۲۰۱۴). بر طبق برآورد پنتاگون، در فاصله ۱۰ الی ۱۵ سال آینده، نیروی دریایی چین از چنان توانایی برخوردار خواهد شد که قادر خواهد بود موضعی بسیار نیرومند در مورد اختلاف‌های مرزی اتخاذ کند تا دیگر دولت‌ها را ناگزیر نماید در این باره مواضع پکن را بپذیرند (Garamone, 2009).



چین نوسازی و ارتقاء تسلیحات موشکی و زیردریایی‌های هسته‌ای‌اش را در پیش گرفته است. در ۲۰۰۷، چین تسلیحات موشکی و هسته‌ای‌اش را در حوزه تبت در مجاورت مرزهای هند با هدف افزایش کارایی موشکی در جنگ احتمالی علیه اهدافی در شمال هند ارتقا داده است. در پاسخ، هند موشک‌های میان‌برد آگنی ۳ را گسترش داده، به طوری که قادر به هدف‌گیری کلیه شهرهای عمده چین شده است. از طرفی، هند در صدد کسب قابلیت ضربه دوم هسته‌ای در برابر چین است. ارتش هند باور دارد که نوسازی نظامی چین سبب شده این همسایه بزرگ به مراتب تهدیداتی جدی‌تر از تهدیدات پاکستان برای هند ایجاد کند. گرچه دو دولت اعلان کرده‌اند که اختلاف‌های مرزی‌شان را در حوزه سیک کیم حل و فصل کرده‌اند، اما گسترش پایگاه‌های نظامی چین در حوزه مجاور و شمالی سیک کیم، عملاً جبهه‌ای تازه علیه هند است. از آوریل ۲۰۱۳، ارتش چین در چندکیلومتری مرزهای تحت کنترل هند، اردوگاه‌هایی مستقر کرده است. چین به طور چشم‌گیری زیرساخت‌های نظامی‌اش را در مجاورت مرزهای مورد مناقشه با هند گسترش داده و زیرساخت‌هایی جدید در تبت نیز تأسیس کرده است. در طول دهه گذشته، چین همچنین خطوط انتقالی نیرو را در حوزه هیمالیا گسترش داده است. گشایش راه‌آهن پکن به لهاسا در ۲۰۰۸، عملاً سرعت عمل دسترسی چین را به نواحی آرون‌چال پرآداش تقویت کرده است. زیرساخت‌های انتقال نیروی هوایی چین در یونان، تبت و سین کیانگ که مسلط بر اراضی مورد مناقشه با هند است، در طول دهه گذشته با پشتوانه رشد اقتصادی، رشد فزاینده‌ای داشته است. در حوزه جنوبی‌تر، چین توافق میانمار و بنگلادش را برای ایجاد بزرگ‌راهی به منظور دسترسی پکن از کونمینگ به چیتاگونگ بنگلادش و در واقع به خلیج بنگال در حوزه شمالی استان‌های تریپورا و میزورام هند، کسب کرده است. رشد قابلیت‌های چین در طول سه دهه گذشته، سبب افزایش ترس هند از تقویت توان چین در مناقشه‌های ارضی، رقابت‌های اقتصادی و ژئوپلیتیکی بر سر قدرت و نفوذ در آسیای جنوبی و آسیای جنوب شرقی و دیگر حوزه‌های ژئوپلیتیکی جهان شده که به ناگزیر بر محاسبات استراتژیک دهلی نو در دو دهه گذشته تأثیر گذاشته است.

### ۳. تغییر ساختار سیستم بین‌المللی از دوقطبی به تک‌قطبی

در پی فروپاشی شوروی در اوایل دهه ۱۹۹۰، ساختار دوقطبی نظام بین‌المللی دگرگون شد. هند از بدو استقلال تا فروپاشی شوروی، همبستگی جهان سوم و عدم تعهد به ابرقدرت‌ها را به عنوان اصل راهنمای سیاست خارجی خود مطرح کرده بود. دوقطبی عصر جنگ سرد، فضای بیشتری برای آزادی عمل در عرصه سیاست خارجی به هند می‌بخشید (Stephen, 2012: 305). بر این اساس، هند متأثر از میراث مبارزات ضد استعماری که در رهیافت نهروئیسم یا اخلاق‌گرایی متجلی شده بود، با حساسیت به استقلال سیاسی و حاکمیت خود می‌نگریست. ساختار دوقطبی سیستم بین‌المللی نیز بیش از ساختار تک‌قطبی آزادی عمل سیاست خارجی برای دولت‌های جهان سومی ایجاد می‌کرد. هند در جهان دوقطبی سعی داشت با کشورهای مختلف روابط سیاسی بر پایه حاکمیت و استقلال سیاسی هند برقرار کند. بر این اساس، روابط دیپلماتیک هند و شوروی و هند و آمریکا در سال‌های اولیه استقلال هند آغاز شد، اما هند در مخالفت با ورود به اتحادیه‌های رقیب، سیاست عدم تعهد را مطرح کرد. عدم تعهد به عنوان مؤلفه‌ای از اجماع نهروئیسم، نه تنها بر عدم پیوستن به اتحاد نظامی با قدرت‌های بزرگ تأکید می‌کرد، لحنی ضد استعماری و ضد امپریالیستی به ویژه در مواجهه با ایالات متحده داشت. هند متأثر از میراث اخلاق‌گرایانه و گرایش‌های ایدئولوژیکی جهان سوم گرایانه‌اش، نظام اتحادهای آمریکایی و نیز شوروی را به عنوان مؤلفه‌هایی از نظم موجود نامشروع تلقی می‌کرد و تغییر اساسی در نظم بین‌المللی را جستجو می‌نمود. بر این اساس، ارزش‌های ایدئولوژیکی نهروئیستی در کشاکش فشارها و فرصت‌های ناشی از ساختار دوقطبی، سیاست خارجی هند را تعریف می‌کرد (Ollapally and Rajagopalan, 2012: 32).

ارزش‌های انقلابی هند گرچه لحنی آشکارا ضد امپریالیستی داشت، اما شباهت‌هایی نیز با روح انقلابی‌گری، انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ شوروی داشت. در واقع، هند از لحاظ اقتصادی نیز سیاست‌هایی شبه‌سوسیالیستی در پیش گرفته بود. در جریان مبارزات ضد استعماری هند، لنین قویاً استعمار بریتانیا را به چالش گرفته بود و در حمایت از مبارزات هند موضع‌گیری کرده بود. نهرو تمایلی برای پیوستن به اتحادیه‌های نظامی ابرقدرت‌ها نداشت، اما در عرصه عمل فشارهای ژئوپلیتیکی، هند را از سیاست عدم تعهد به سوی شوروی منحرف می‌نمود. افزایش قدرت چین پس از بازیابی ثبات

و یکپارچگی سیاسی در ۱۹۴۹، دست‌یابی پکن به سلاح‌های هسته‌ای، تجدید روابط چین و آمریکا در آخرین سال‌های حیات مائو، ائتلاف پاکستان با ایالات متحده، اتحاد چین و پاکستان، پیوستن پاکستان به پیمان بغداد، علاوه بر این عوامل، تنگناهای اقتصادی و دفاعی درونی، هند را ناگزیر از نزدیکی به شوروی می‌نمود. بر این اساس، هند از ۱۹۷۱ در پی امتناع آمریکا در فروش تسلیحات به هند، به شوروی نزدیک شد (Pandit, 2012: 46).

شوروی در سال ۱۹۹۱ فروپاشید و جهانی که هند در آن می‌زیست، قدم به نظام تک‌قطبی آمریکایی گذاشت. هم‌زمان، الگوی اقتصادی شبه‌سوسیالیستی هند فروپاشید و اجماع اخلاق‌گرایانه نهری بی‌اعتبار شد، ساختار تک‌قطبی بیش از ساختار دوقطبی آزادی عمل هند را محدود می‌کرد. از طرفی، معماهای امنیتی اتحاد‌های آمریکایی در عصر دوقطبی در آسیا تأثیراتی ناخوشایند بر روابط هند و آمریکا بر جای می‌گذاشت. برای آمریکا، مساعدت‌های تسلیحاتی و دفاعی به پاکستان بخشی از سیاست سد نفوذ شوروی تلقی می‌شد، اما هند مساعدت ایالات متحده به پاکستان را تقویت موضع پاکستان در برابر خویش می‌دید. نهری نخست‌وزیر هند، در ۱۹۵۴ نسبت به حمایت‌های آمریکا از پاکستان واکنش نشان داد و اظهار داشت که «کمک‌های نظامی آمریکا به پاکستان، وضعیت خطرناکی برای ما ایجاد نموده و بر تنش‌های ما افزوده است» (Nehru, 2004: 44).

تا اواخر دهه ۵۰، هند علاوه بر پاکستان، نگرانی‌هایش از جانب دیگر همسایه‌اش، چین شدت گرفت و از اوایل دهه ۶۰ فشارهای چین بر هند افزایش یافت و زدوخوردهای مرزی در امتداد مرزهای مشترک مورد اختلاف آغاز شد. در ۱۹۶۲ که کندی با نهری ملاقات نمود، نهری در برابر تهدید چین از ایالات متحده برای کسب تسلیحات درخواست نمود، اما کندی رغبتی برای حمایت از هند نداشت، چراکه گسترش روابط هند و آمریکا می‌توانست اثراتی زیان‌بار برای روابط در حال تجدید چین و آمریکا ایجاد نماید. بی‌میلی ایالات متحده به متعهد نمودن خود نسبت به هند در برابر چین، سرشت سرد روابط هند و آمریکا را تداوم بخشید. ایالات متحده، همچنان به پاکستان به عنوان خاکریزی در برابر توسعه‌طلبی شوروی می‌نگریست و مساعدت‌هایش را به پاکستان تداوم بخشید. هند متأثر از این فشارها در جنوب آسیا و خاورمیانه با متحدین شوروی پیوندهای نزدیکی برقرار نموده بود (Stephen, 2012: 306). بر خلاف پاکستان که به ایران و ترکیه نزدیک شده بود،

هند به متحدین رادیکال شوروی در دنیای عرب پیوسته بود. در متن معادلات ژئوپلیتیکی جنگ سرد، هند از چشم‌انداز ایالات متحده، دولتی نزدیک به شوروی تلقی می‌شد. فراتر از آن، بر اساس استراتژی جان فوستر دالس در دوره ریاست جمهوری آیزنهاور، هند دشمن آمریکا به حساب می‌آمد، اما فروپاشی شوروی سبب افزایش فشارهای ساختاری سیستم بین‌المللی بر هند شد. در پی فروپاشی شوروی، هند نه تنها مساعدت‌های مالی و خریدهای تسلیحاتی از شوروی را از دست داد، بلکه اعتبار الگوی اقتصادی شبه‌سوسیالیستی‌اش نیز قویاً به چالش کشیده شد و در پی آن بحران اقتصادی اوایل دهه ۱۹۹۰ در هند به وقوع پیوست. فروپاشی شوروی سبب تأثیرگذاری بر دگرگونی محاسبات ژئوپلیتیکی دهلی نو شد. در نتیجه آن، روابط هند و ایالات متحده گسترش یافت و در طول دهه گذشته، به رغم تنش‌های اواخر دهه ۱۹۹۰، به ائتلاف سیاسی تبدیل شده است. در این راستا، نارندرا مودی نخست‌وزیر هند در ۲۵ جانری ۲۰۱۵، در استقبال از دیدار باراک اوباما از دهلی نو، روابط هند و آمریکا را مشارکت طبیعی خواند. در دهه گذشته، به ویژه در مواجهه با افراط‌گرایی اسلامی و رشد چین، روابط هند و ایالات متحده در زمینه‌های امنیتی و نظامی نیز گسترش یافته است.

#### د. سیاست خارجی عمل‌گرایانه اقتصادی هند

از دهه ۱۹۹۰، مجموعه‌ای از عوامل در سطوح درونی، منطقه‌ای و جهانی موجب تحول در سیاست خارجی هند شده است. در سطح جهانی، شوروی فروپاشید و سیستم دوقطبی عصر جنگ سرد جای خود را به تک‌قطبی آمریکایی داد. در سطح منطقه‌ای، چین در پی سیاست‌های درب‌های باز و از دوره شیائوپینگ به اقتصادی پویا گذار نمود. در سطح درونی نیز اخلاق‌گرایان، حمایت‌های گذشته مردمی را پس از چهار دهه و در پی ناباروی ایده‌هایشان، از دست دادند و دیدگاه‌های ملی‌گرایی هندو، رئالیسم و لیبرالیسم در حوزه سیاست خارجی کشور رشد یافتند. بر خلاف اخلاق‌گرایی، دیدگاه‌های نو قواعد و هنجارهای نظم بین‌المللی را مشروع تلقی می‌نمایند. در عرصه بیرونی نیز فشارهای ناشی از افزایش فزاینده قابلیت‌های چین در سطح منطقه‌ای و برآمدن تک‌قطبی آمریکایی به مثابه متغیرهای تأثیرگذار موجب تحول در جنبه‌هایی از سیاست خارجی هند شده است (Schweller, 2011: 291).

در نتیجه تأثیرات این متغیرها، هند نسبت به نظم موجود بین‌المللی از تجدید نظرطلبی با اهداف نامحدود به تجدید نظرطلبی با اهداف محدود سوق یافته است. این دگرگونی در سیاست خارجی هند در شکل ترک جهان سوم‌گرایی و عدم تعهد و اتخاذ عمل‌گرایی اقتصادی نمایان شده که بر اساس آن، رشد در درون نظم مستقر بین‌المللی را به تلاش برای دگرگونی اساسی قواعد و هنجارهای نظم موجود ترجیح داده است. از این رو، از اوایل دهه ۱۹۹۰ هند، سیاست‌های رادیکال دهه ۱۹۷۰ خود را کنار گذاشته و با پذیرش اقتصاد بازار، افزایش ثروت اقتصادی را در پیش گرفته است. در آغاز، تحول در سیاست خارجی هند از حوزه سیاست‌های اقتصادی آغاز شد. الگوی اقتصادی شبه‌سوسیالیستی هند به بحران کسری تراز پرداخت‌ها در سال ۱۹۹۱ منجر شده و خزانه کشور از موجودی ارزی برای خرید واردات حیاتی به ویژه نفت تهی گردیده بود. پس از دوره‌ای بی‌ثباتی سیاسی، مانموهان سینگ، که در آن هنگام وزیر دارایی هند بود، با توجه به فشارها از جانب صندوق بین‌المللی پول، شروع به پیش‌بردن اصلاحات طراحی شده، برای رقابت‌پذیرکردن اقتصاد کشور بر اساس نرم‌ها و هنجارهای اقتصاد جهانی در بازارهای بین‌المللی کرد. او محدودیت‌های سرمایه‌گذاری خارجی را کاهش و برچیدن مجوزهای رایج را که توسط راجیو گاندی نخست‌وزیر هند آغاز شده بود، ادامه داد و در حدود یک‌سوم صنایع هند را از قید و بندهای دولتی رها ساخت. سینگ در برخی بخش‌ها دارایی‌های دولت را به بخش خصوصی واگذار کرد و حتی از بخش خصوصی برای مشارکت در حمل و نقل هوایی، انرژی و ارتباطات راه دور که تا آن هنگام منحصراً در اختیار دولت بود، دعوت نمود. این سیاست‌ها بدعت‌هایی در میراث اخلاق‌گرایانه نهرو بود (Yuan, 2001: 38).

سینگ به تدریج تعرفه‌های واردات غیر مصرفی را که به طور میانگین ۸۷ درصد بود، به ۱۰ درصد کاهش داد. این امر، در واقع، رویگردانی هند از سیاست جان‌شینی واردات بود که آن را خودکفایی می‌نامیدند. فروپاشی شوروی مواضع سوسیالیست‌ها و طرفداران الگوهای اقتصادی بسته را تضعیف نموده بود و اخلاق‌گرایان بی‌اعتبارتر از آن شده بودند که بتوانند از دگرگونی اقتصادی هند در جهت نیل به همگرایی با اقتصاد لیبرال جهانی ممانعت کنند. بحران الگوی شبه‌سوسیالیستی اقتصادی کشور، موجب شد ناراسیمها رائو و مانموهان سینگ وزیر دارایی وقت و معمار بزرگ تحول اقتصادی کشور بتواند سیاست گشایش اقتصادی و تغییر

جهت در سیاست کلان کشور را پیش ببرند (Pandit, 2013: 66). در طول دوره نخست‌وزیری راتو از ۱۹۹۱ تا ۱۹۹۶، هند یک تحول بزرگ اقتصادی را آغاز نموده بود. راتو در کنار سینگ برای هندی‌ها به عنوان یکی از معماران بزرگ تحول اقتصادی شناخته می‌شود. وی سیاست حرکت به سوی اقتصاد بازار را برای افزایش رونق و شکوفایی اقتصادی هند آغاز کرد. بر خلاف اخلاق‌گرایان، راتو و سینگ به باورهای استراتژیک لیبرال‌ها روی آورده بودند. از منظر آنها، نظام اقتصاد جهانی نه تنها نامشروع نبود بلکه موجد فرصت‌هایی بزرگ برای شکوفایی اقتصادی هند نگریسته شد. بنابراین، تلقی آنها از فرصت‌های ناشی از همکاری‌های بین‌المللی برای توسعه داخلی کشور زمینه گسترش روابط خارجی هند با همسایگان دور و نزدیک شرقی و غربی را برای دهلی نو فراهم کرد (Sikri, 2007: 22).

راتو برای گسترش روابط با همسایگان شرقی در آسیا در ۱۹۹۲ سیاست نگاه به شرق را اعلان داشت که هدف آن گسترش روابط اقتصادی هند با همسایگان دور و نزدیک شرقی بود. نگاه به شرق بر خلاف سیاست‌های گذشته اخلاق‌گرایان تلاشی برای همبستگی کشورهای عقب‌مانده آسیایی نبود، بلکه بهره‌مندی هند از فرصت‌های اقتصادی جنوب شرقی آسیا را در سازواری با نظم بین‌المللی هدف قرار داده بود. به طور کلی، نارسیمها راتو رویه‌های چهار دهه گذشته سیاست خارجی دولت را تغییر داده و بر خلاف سیاست کلان عدم تعهد، رهیافت مثبت نسبت به قدرت‌های بزرگ در پیش گرفت. تحول در سیاست خارجی هند در فاصله ۱۹۹۱ تا ۱۹۹۶ به استثنای پاکستان در سایر زمینه‌ها و حوزه‌ها آشکار و قابل ملاحظه بود. روابط هند با کشورهای عضو آسه آن و چین رو به گسترش گذاشت و در حوزه خاورمیانه و سپس آسیای میانه، هند با تعامل بیشتری وارد روابط سیاسی و اقتصادی با این کشورها شد. پس از ۱۹۹۶، احزاب ائتلافی بر کنگره غالب شدند و هند سیاست گشایش اقتصادی را با چالش‌هایی که به همراه داشت به پیش برد تا ۱۹۹۸ که اتال بیهاری واجپایی به نخست‌وزیری رسید و تا ۲۰۰۴ م. در این مقام بود. نخست‌وزیری اتال بیهاری، سمبل غلبه ملی‌گرایی هندو بر سیاست خارجی کشور بود که قویاً از افزایش توان نظامی کشور دفاع می‌کرد. بر این اساس، هند در سال ۱۹۹۸، اقدام به تولید و آزمایش سلاح‌های هسته‌ای کرد. اتال بیهاری این آزمایش را پاسخی به نگرانی‌های هند از توان فزاینده چین عنوان کرد (Mohan, 2004: 132).

به رغم تنش‌هایی که در پی این آزمایش هسته‌ای در روابط هند و ایالات متحده رخ داد، روابط دهلی نو و واشنگتن رو به گسترش گذاشت. از نگاه هند، گسترش روابط با آمریکا فرصت‌های توسعه اقتصادی کشور را افزایش می‌داد و بر توان این کشور در رقابت با چین می‌افزود. بر خلاف عصر دوقطبی، هند آزادی عمل کمتری در نظام تک‌قطبی آمریکایی دارد. از چشم‌انداز کاخ سفید نیز هند با توجه به اینکه راه رشد در درون نظم بین‌المللی را در پیش گرفته، در مقابله با چین، بازیگری مهم در توازن قدرت در آسیاست.

در سال ۱۹۹۹، هنگامی که بهاراتیا جاناتا پارتی، اکثریت کرسی‌های کنگره را کسب نمود و در پی آن اتال بیهاری واجپایی نخست‌وزیر هند شد، تحولات چشم‌گیری در سیاست خارجی هند رخ داده بود. هند در طول یک دهه پیش از آن، خودکفایی اقتصادی و سیاست جایگزینی واردات را ترک نموده بود. سوسیالیزم، جهان سوم‌گرایی و عدم تعهد که تا پیش از این مشخصه‌های هند محسوب می‌شدند، کنار گذاشته شده و هند از کشوری فقیر با ارزش‌هایی انقلابی به اقتصادی در حال رشد و قدرتی نوظهور در درون نظم بین‌المللی تبدیل شده بود (Scot, 2009: 12).

اتال بیهاری، سیاست‌های کلان چهار سال پیش از آن را در شرایط جدید بین‌المللی ادامه داد. رشد هند به ویژه تصورات پکن و واشنگتن را به سرعت در مورد این کشور تغییر داد. در حالی که برخی دولت‌ها همچنان بر اساس الگوهای رفتاری گذشته به هند به عنوان پیشاهنگ در جنبش عدم تعهد و رهبری جهان سوم می‌نگریستند، پکن و واشنگتن به لحاظ حساسیتی که نسبت به توازن قوا در جنوب آسیا دارند، تحولات درونی هند را به سرعت درک نمودند. پکن دیپلماسی اقتصادی را در خصوص هند در پیش گرفت و ایالات متحده نیز در صدد گسترش روابط با هند برآمد. دغدغه مشترک هند و آمریکا در خصوص رشد چین، زمینه گسترش روابط استراتژیک هند و آمریکا را مساعد نمود که در نتیجه آن، هند الگوی کهنه عدم تعهد را ترک نموده و به آمریکا نزدیک شد. در فاصله سال‌های ۱۹۹۹ تا ۲۰۰۴، مهم‌ترین مسائل سیاست خارجی هند را موارد ذیل شکل می‌داد: مبارزه با تروریسم، امنیت واردات انرژی، دسترسی بیشتر به بازارهای جهانی، کسب سرمایه‌های خارجی، تداوم رشد اقتصادی، افزایش حضور در سازمان‌های منطقه‌ای و جهانی از جمله تلاش برای کسب کرسی دائمی در شورای امنیت، گسترش روابط با کشورهای مختلف به ویژه دولت‌های آسیای جنوبی و آسیای جنوب غربی و

بهبود روابط با غرب به ویژه ایالات متحده. این اهداف بر خلاف سیاست‌های گذشته، همگی در سازواری با ارتقاء وضعیت هند در درون نظم مستقر بین‌المللی بودند (Palit, 2010: 138).

در سال ۲۰۰۴، اتال بیهاری جای خود را به مان موهان سینگ داد. مان موهان سینگ در دوره نخست‌وزیری نارسیم راتو وزیر امور دارایی هند بود که در پی گسترش بحران اقتصادی، سیاست‌های باز اقتصادی و ترک سیاست‌های سوسیالیستی نهرو را در دستور کار قرار داده بود (Basu, 2012: 231). مان موهان سینگ، چه در مقام وزیر دارایی و چه در مقام نخست‌وزیری، نقش مؤثری در توسعه اقتصادی هند داشته است. جدای از توافق هسته‌ای هند و ایالات متحده، سینگ با تفکر اقتصادی لیبرال‌ش شناخته می‌شود. دیپلماسی وی احیای جامعه جنوب آسیا برای همکاری را هدف قرار داده بود. در مرکز سیاست خارجی هند در دوره سینگ، یعنی پس از ۲۰۰۴ تا پایان، توسعه اقتصادی جایگاه ویژه‌ای داشته است. سینگ سعی نمود از طریق افزایش وزن اقتصادی هند، حضور این کشور در امور جهانی را پررنگ‌تر و تأثیرگذارتر کند. ابتکار سیاست نگاه به غرب نیز تحولی چشم‌گیر در سیاست خارجی هند بود. نخستین تحول در سیاست منطقه‌ای هند پس از جنگ سرد، طرح سیاست نگاه به شرق بود که هند بر اساس آن، در درجه اول بر تحولات اقتصادی و همکاری‌های منطقه‌ای با جنوب شرق آسیا متمرکز شد. دومین تغییر کلی در جهت‌گیری سیاست خارجی هند را می‌توان طرح سیاست نگاه به غرب دانست که در سال ۲۰۰۵ به ابتکار سینگ مطرح شد.

سیاست نگاه به غرب هند، به طور کلی، بازفرمول‌بندی سیاست خارجی هند در حوزه وسیع ژئوپلیتیکی خاورمیانه و آفریقا است که در نتیجه غلبه تفکر توسعه اقتصادی بر سیاست خارجی هند مفصل‌بندی شده است. بر این اساس، هند در این حوزه وسیع سیاست‌های معطوف به توسعه اقتصادی و همچنین رقابت‌های عمل‌گرایانه با چین را در دسترس به منابع انرژی، بازارها و سرمایه‌گذاری‌ها جستجو می‌کند. بر این اساس، هند سیاست‌های گذشته ضد امپریالیستی و ضد استعماری و تلاش برای همبستگی کشورهای ضد استعماری خاورمیانه و آفریقا را برای دگرگونی قواعد و هنجارهای سیاست قدرت در عرصه بین‌المللی ترک کرده است. گسترش روابط با اسرائیل، به طوری که اسرائیل به یکی از بزرگترین صادرکنندگان تسلیحات به هند تبدیل شده و نیز گسترش سرمایه‌گذاری‌های هند در حوزه خلیج فارس و کشورهای آفریقایی، نشانه‌هایی قوی از دگرگونی سیاست خارجی هند در این حوزه است.



عدم مداخله هند در جریان انقلاب‌ها و شورش‌های جاری دنیای عرب، نشانه‌ای آشکار از ترک سیاست‌های انقلابی گذشته هند در خاورمیانه است. به طور کلی، دکترین سینگ برای سیاست داخلی و خارجی هند، تجدید سیاست رفورم اقتصادی و اجتماعی و گشایش بیشتر اقتصادی هند در هم‌گرایی با اقتصاد جهانی بود. بر این اساس، جهان بیرونی با اقتصاد جهانی‌اش، فرصتی بزرگ برای توسعه داخلی هند است که می‌بایست مورد بهره‌برداری قرار گیرد. توانایی حفظ رشد بالای اقتصادی، تضمین امنیت تهیه انرژی‌های وارداتی، رشد متوازن اقتصادی و اجتماعی، مساعدت به توسعه روستاها و نواحی دورافتاده برای پایان‌دادن به بیکاری و گسترش اشتغال، لیبرالیسم اقتصادی با تلاش برای گسترش بیشتر همگرایی با اقتصادهای کشورهای در حال توسعه و توسعه‌یافته، از برجسته‌ترین اهداف سینگ در دوره نخست‌وزیری بود. در ۲۶ می ۲۰۱۴، نارندرا مودی از رهبران بهاراتیا جاناتا پارتی که دارای گرایش‌های ملی‌گرایانه هندوست، به نخست‌وزیری هند رسید. مودی برای دسترسی بیشتر به سرمایه و فناوری‌های پیشرفته و مقابله با چین، گسترش بیشتر روابط سیاسی هند و آمریکا را پی‌گیری نموده (Deo, 2015) و نوسازی نظامی کشور را به گونه‌ای در دستور کار قرار داده که هند بتواند نقش عظیم نظامی در اقیانوس هند ایفا کند. در عین حال، مودی بیش از نوسازی نظامی، بر بازرگانی و توسعه اقتصادی اجتماعی هند متمرکز است.

## نتیجه‌گیری

سیاست خارجی هند در طول دو دهه گذشته، از جهان سوم‌گرایی به عمل‌گرایی اقتصادی دگرگون شده است. در سطح داخلی، بی‌اعتبار شدن اجماع نهروئیسم و رشد دیدگاه‌های درونی سیاست خارجی؛ در سطح منطقه‌ای، افزایش قابلیت‌های چین و در سطح بین‌المللی، فروپاشی شوروی و دگرگونی ساختاری نظام بین‌الملل، عواملی هستند که سبب تغییر سیاست خارجی هند شده‌اند. از چشم‌انداز نظریه موازنه منافع، هند تحت تأثیر این عوامل، از دولتی انقلابی با اهداف تجدید نظرطلبانه نامحدود به دولتی با اهداف تجدید نظرطلبانه محدود دگرگون شده است. رشد هند، در درون نظم بین‌المللی پی‌گیری می‌شود و افزایش قدرت و پرستیژ آن به هزینه قواعد و هنجارهای نظم بین‌المللی نیست. دولت‌های در حال رشد ضرورتاً تهدیدی

برای نظم مستقر بین‌المللی نیستند. هند هم‌اکنون قدرتی نوظهور است که در صدد تفوق ایدئولوژیکی و دگرگونی اساسی نظم بین‌المللی نیست، بلکه با توجه به هنجارها و قواعد نظم بین‌المللی، در صدد ارتقاء وضعیت و موقعیت خود در درون نظم موجود است. گشایش اقتصادی و حرکت شتابان به سوی اقتصاد بازار و وابستگی متقابل اقتصادی، نرخ رشد باثبات و بالای اقتصادی، کسب و افزایش قابلیت‌های هسته‌ای نظامی، پیوستن به ایالات متحده به عنوان متحد طبیعی، تجدید روابط با اسرائیل و تبدیل سریع اسرائیل به رقیب جدی در بازار تسلیحاتی هند برای روسیه، ظهور هند به عنوان قدرتی اقتصادی، به ویژه در حوزه آسیای جنوب شرقی، همگی جزو تحولاتی است که در دو دهه گذشته، منزلت هند را در عرصه بین‌المللی تغییر داده است. هند بر خلاف گذشته، یعنی از ۱۹۴۷ تا اواخر دهه ۱۹۸۰، سیاست‌های تجدید نظرطلبانه در قواعد و هنجارهای نظم موجود را ترک نموده و در صدد بهره‌بری بیشتر از فرصت‌های نظم موجود برای افزایش ثروت و قدرت ملی خویش است. بر اساس برآوردهای نهادهای مالی بین‌المللی، هند می‌رود که با جمعیتی یک میلیارد و دویست میلیون نفری و با تولید ناخالص ملی ۵ تریلیون دلاری در سال‌های پایانی دهه اول قرن جدید، در سال ۲۰۲۰، پس از ایالات متحده و چین، به سومین اقتصاد بزرگ جهانی تبدیل شود.

## منابع

کسینجر، هنری (۱۳۹۲) چین، ترجمه حسین راسی، تهران: فرهنگ معاصر.  
والترز، کنت (۱۳۹۲) نظریه سیاست بین‌الملل، ترجمه غلامعلی چگنی‌زاده و داریوش یوسفی، تهران: وزارت امور خارجه.

- Balasubramanian, Aditya (2013) **From Socialism to Swatranta: Market Liberalism in India**, 1943-70. Diss, Harvard University
- Holz, Aian (2014) "Monthly industrial output in China 1980–2012", **China Economic Review**, 28 1-16.
- Ganguly, Sumit, and Rahul Mukherji (2011) **India since 1980**, Cambridge University Press.
- Goodman, D. (2013) **China's Regional Development**, Routledge.
- Gandhi, Mahatma, Shriman Narayan, and Mahadev Haribhai Desai (1968) "The selected works of Mahatma Gandhi", Vol. 6. Ahmedabad: Navajivan Publishing House.
- Mansingh, Surjit (1994) "India-China relations in the post-Cold War era", **Asian Survey**, 285-300.
- Mukherji, Rahul (2014) "India and Global Economic Governance: From Structural Conflict to Embedded Liberalism", **International Studies Review**, 16. Pp. 460-466.
- Madhav Sadashiv Golwalkar (1966) **Bunch of thoughts**, Bangalore: Vikrama Prakashan.
- Mohan, Raja (2008) **Crossing the Rubicon: The Shaping of India's New Foreign Policy**, New York: PalgraveMacMillan.
- Nehru, Jawaharlal (1961) **India's foreign policy: selected speeches**, Publications Division, Ministry of Information and Broadcasting, Government of India.
- Ollapally, Deepa M., and Rajesh Rajagopalan (2012) "India: Foreign policy perspectives of an ambiguous power", **Worldview of Aspiring Powers: Domestic Foreign Policy Debates in China, India, Iran, Japan, and Russia**, edited by Henry R. Nau and Deepa M. Ollapally. Oxford: Oxford University Press
- Orlik, Tirhy (2014) "Reform at China's National Bureau of Statistics under Ma Jiantang 2008–2013", **China Economic Review**, "Trans-Pacific Strategic Economic Partnership Agreement", 2005, at <http://www.mfat.govt.nz/downloads/trade-agreement/transpacific/main>
- Pant, Haresh (2009) "Indian Foreign and Security Policy: Beyond Nuclear Weapons", **Brown Journal of World**, Vol.7.No.3.
- Pant, Haresh (2012) "A Changing India's Search for Leadership", **Asia Policy**, 14.1: 114-117.
- Palit, Amitendu (2010) "India's 'Look East' Policy: Reflecting the Future ISA", **Insights**, No. 96 – 5 .
- Pandit, Karin (2013) **The Oxford Handbook of the Indian Economy**, edited by Chetan Ghate, New York: Oxford University Press

- Rana, Asgila (1976) **The Imperatives of Nonalignment: a Conceptual Study of India's Foreign Policy Strategy in the Nehru Period**, Macmillan, Delhi.
- Sinha, Aseema (2012) "A Story of Four Revolutions: Mechanisms of Change in India." **Asia Policy** 14.1 122-126.
- Schweller, Randall L. (1994) "Bandwagoning for profit: Bringing the revisionist state back in." **International Security**: 72-107.
- Schweller, Randall L. (2010) **Unanswered threats: political constraints on the balance of power**, Princeton University Press.
- Schweller, Randall L. (1999) "Managing the rise of great powers: history and theory." **Engaging China: The management of an emerging power**: 1-31. Rutledge.
- Schweller, Randall L., and Xiaoyu Pu (2011) "After unipolarity: China's visions of international order in an era of US decline", **International Security**, 36.1: 41-72.
- Schweller, Randall (2011) "Emerging powers in an age of disorder", **Global Governance** 17.3, pp. 285-297.
- Schweller, Randall L. (2001) "The problem of international order revisited: A review essay", **International Security**, 26.1, pp. 161-186.
- Schweller, Randall L. (2014) "China's Aspirations and the Clash of Nationalisms in East Asia: A Neoclassical Realist Examination", **International Journal of Korean Unification Studies**, 23.2.
- Shrivastav, S. (2013) "US Rebalancing Strategy towards Asia-Pacific: Understanding Reasons and Implications", in S D Muni and Vivek Chadha (eds.), **Asian Strategic Review**, Pentagon Press, 2013, pp. 215-226.
- Singh, Rehin (2013) "China's submarines in Indian Ocean worry Indian Navy", **Hindustan Times**, New Delhi, April 07.
- Scot, David. (2009) "India's Drive for a "Blue Water" Navy", **Journal of Military and Strategic Studies**, Vol. 10, No. 2.
- Stephen, Matthew D. (2012) "Rising regional powers and international institutions: the foreign policy orientations of India, Brazil and South Africa", **Global Society** 26.3: 289-309.
- Sikri, Rajio (2007) "India's Foreign Policy in the Coming Decade", **Working Paper** (Institute of South Asian Studies, Singapore), No. 25, 25 September
- Tanham, George (1992) **India's Strategic Thought: An Interpretive Essay**, Santa Monica, CA: RAND Publications.
- Yuan, J.-D. (2001) "India's Rise after Pokhran II: Chinese Analyses and Assessments", **Asian Survey**, Vol. 41, No.6,
- Yin, Kelly (2013) "Review of State-owned Economy Reform", **Economic Research Guide**, 10, 003.
- Varshney, Ashutosh (2014) "Hindu Nationalism in Power?" **Journal of Democracy**, 25.4: 34-45.
- Vajpayee, Atal 'Letter' [to William Clinton], **New York Times**, 13 May 1998.
- Zakaria, Fareed (2005) "Does the future belong to China?", **Newsweek**, 145.19: 25-40.